

نیز مردم نیایشند که بر قدر زنها که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نخواهند آنها را ایشان حلال اند
 جای اینکه امر مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس هر چه پادری صاحب دعوی کرده در شرح بیخود
 است سبحان الله جناب سالکتاب صلی الله علیه و آله وسلم را کی جمع بین الاختین که از حضرت یعقوب
 واقع شد درست بوده و کجا انتخاب محرمات نشیبه و رضاعیه زنان ذات البعل بدون تحقق طلاق
 برای خود حلال دانسته اند پس اینکلام از پادری صاحب فقط برای انجمنی عوام صادر شده است افاد
 پادری چنانچه در بسیار بیست و دویمین کتاب است یا ایها النبی علی آخر الایة و السجدة اگر پادری صاحب
 را با مصاف تصاف بود در مقام حال انوارات که در جلاله تزوج جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
 بوده اند ذکر میفرمود برین تقدیر بخوبی ظاهر میگردد که نسبت از و لاج حضرت سلیمان غیره آنها بسیار
 کمتر بوده اند پس طعن کردن بر انتخاب سرسزلی مضایقت این آیت را که نوشته اند فقط برای کمال
 دادن عوالم است با جمله آیت مشارالیه مخصوص عورت است که از تزویج آنها مخطور جمع بین الاختین
 لازم نباید نیز آیت مذکوره مخصوص است با سوای زنان شوهر دار و باعدای محرمات نسبتیه رضاعیه
 الی غیر ذلک مفسرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان از و لاج که در جلاله تصریح
 انتخاب بوده اند پس نوشتن آیت مذکوره در مقام بیفایده محض است غرض کمال تعجب است که این
 پادری بر حضرت داؤد و حضرت سلیمان که صد بار از و لاج و سراری شان بوده اند طعن میکنند و
 جناب سالکتاب صلی الله علیه و آله وسلم که نزد و لاج شان نسبت از و لاج آن هر دو عالیجناب نهایت اقل ظلم
 بوده اند حسدی نماید کنون بیافت باید کرد که پادری در اعراب آیت مذکوره جای غلظها کرده بخوبی آنها است
 بسیاری با ایما و التلمیح بکسب نوشته و همچنین درین فقره ان اراد البی الی غیر ذلک این غلط صریح دلالت
 نمی کند که پادری صاحب در اولت علوم خود صرف هم بخوبی نظر خود را صرف نموده اند و لکن نظر اعمی که
 در عنوان ترجمه نوشته اند سرسزلی علی محل است همچنین جمع بندی لفظ عورت که بالفار ترجمه کرده اند

اند و ترجمه فارسیه اش بلفظ اعور تها مذکور کرده الی غیر ذلک پس از تصنیف حسین ساله تصنیف
 کردن بهتر بوده که مشهور و معروف است شعر تامر و سخن نگفته باشد عیب پیرش نهفته باشد
 فاده یاد برلی تا اینجا مرقوم است که اگر محو علی الله علیه و سلم خویش و جود بگری الم هر گاه مقتضا
 خند مذکور حقیقت نبوت آنجناب ثابت کرد پس اگر احیاناً در شریعت آنجناب امری از جنین
 هم وارد شده باشد که عقل کسی از استبعاد و تنگنا و تا هم قبول کردن آن واجب لازم است
 چنانچه جمیع بین الاختین از بهتر شدن نسبت حضرت یعقوب ضرور و مستحکم پس طعن کردن بر سر
 جناب سالمتاب صلی الله علیه و سلم که در نفس الامر چه چگونه فساد و قباحت متضمن نیست
 سرسری بوجه اکنون معلوم باید نمود که حضرت داود با وجود اینکه در شریعت شان این امر نبود که
 زوجه هر کسی که ایشان خویش نمایند بر شویش مفارقت و طلاق دادن او لازم نشود و شهادت
 بعضی کتب عتیقه از زوجه او برین حیات او بدون حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم
 علی الاطلاق العیاد باید مقاربت نمودند چنانچه ازین حاکم که دید شوهرش او ریاء مذکور را بر
 دعوی فرستادند هر گاه او قتل کردید آنفورت را گرفته در محل خود داخل نمودند و از محل آن
 در باره حضرت سلیمان متولد شد چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار معمول مذکور است فلما کان
 تمام شد فی الوقت الذی کنتم الحرب اسل داود یواب و عبید و معجم نبی اسرا لمتلو ابی عمون فقر لایس
 فاما داود فبقی فی ورثه سلیمان فلما کان حرب المساء تمام داود من فوق مجلسه صعد فی البيت تمشی فوق حضرت
 فبصر بامرأة مستحقة فوق بیها و کانت المرأة جمیلة جدا فاسل داود و اسئل عن المرأة فقالوا له ندهه فشیع ابنه
 فشیع ام امرأة اوزیا الجاثانی فاسل الیه داود و رسلا و حکما الیه فلما و خلت علیه و تطهرت من طمشها و خل
 علیها ثم خرجت و رجعت الی بیها فجلبت المرأة و ارسلت الی داود و خبرته و قالت ایسی قد جلبت
 فاسل داود الی یواب سل داود قال اسل الی اوزیا الجاثانی فاسل یواب فجا ابوریا الی داود و فسأل

اور يان لشعب عن يواب ومخاربه ثم قال داود لك اوريا انزل الي بيتك واسترح واصل فخرج اليها
 من عند الملك والملك بان عبيج بجائزه فرقد اوريا على باب الملك مع عبيد الملك لم ينزل
 الي بيته واخبر داود ان اوريا لم ينزل الي بيته قال داود لا اوريا جئت من السفر ما بالك ان تنزل الي بيتك
 قال اوريا لا اؤدبنا بونت عبيد الرب وان يكون داود اول انزل نزل في انخيام ويواب سيد
 وعبيد الملك سيدى نزل في الصحراء وانا اطلق الي منزلى واكل واشرب وادخل الي اهل احياء
 وحيات لفسك اني ما فعلت هذا قال داود لك اوريا انصبر اليوم واذا كان غدا رسلتك بعني
 اوريا في اورشليم ذلك اليوم فلما كان في الغد دعاه داود فقتل عبيد معه وشرب وكل وخرج
 سيدا ورقد عند باب الملك مع الحراس لم ينزل الي منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الي
 يواب كتابا وارسلت مع اوريا وقال في الكتاب هكذا اصير اوريا في اول الحرب واذا اشتبك
 الحرب ارجعوا وتركوه وحده ليقتل فلما نزل يواب حمل البقرية واقام اوريا مع الرجال اذا بطل
 فخرج اهل القرية فحاربوا يواب وقتل هناك قوم من عبيد داود وقتل اوريا الجاثاني ايضا فامر
 يواب الي داود واخبره بجميع ما كان في الحرب امر يواب الرسول قال له اذا فرغت من كلامك
 للملك واخبارك اياه بكل شيء كان في الحرب فاذا اختضب الملك فقال لما زاد نوم من سور المدينة
 فخرجوا ان تعلمون ان الذين فوق سور المدينة يرمونكم من قتل ابيك بن جدعون اليس انما
 رمت امرأة بقطعة رحا من فوق لهوروات في تبين فلما زاد نوم من السور اذ قال هذا القول قتل
 ان اوريا الجاثاني عبيدك قتل فانطلق الرسول واخبره بجميع ما قال له يواب وقال الرسول لداود
 حاصرنا القوم فكانت ثوبنا وخرجوا الينا الي الصحراء وحاربناهم حتى صرنا باب القرية فموتنا الذي
 كانوا فوق لهوروات قتل من عبيدك اهل الملك وقتل اوريا الجاثاني عبيدك ايضا قال داود
 تبارك انت يا رب الله الذي فعلت لي كل هذه لانك قد بعضت في الحرب مثالي او اشتبا به حاصره

حاضر القریه و لم علیها بالبحر فانک لقتها و تخزنها و سمعت امرأه او ریا الجاثلی ان زوجها
 ماتت فطاعت علی زوجها فلما مات ایام مناجتها ارسل داود فاخذها و اخلها الی قصره و صارت
 له امرأه و ولدت له ابنا و ساء عمل داود امام الرت خلاصه اکثر فقرات این عبارت بر عایت
 اختصار اینست که هر گاه سال تمام شد و هنگامی رسید که جنک ان ممکن بوده داود
 یو اب و غلامان خود را برای دعوی فرستاد و همراه شان همگی بنی اسرائیل بودند و آنها فرستاد
 بنی عمونرا قتل نمودند و کرد اگر درست فرود آمدند لکن داود را و بر شلیم ماندند هر گاه در شام قریب
 شد برخواستند و بر بام خانه بالا رفتند و خرامیدن آغاز کردند پس کنی را که بالای بام خود
 برهنه غسل میکرد نگاه نمودند و آن زن خیلی صاحب حسن جمال بود پس حال آن زن را از مرد
 دریافت فرمودند آنها اظهار کردند که آن زن زوجه او ریا جاثلی ثشیع بنت اختیعام است پس بسیار
 گسار از فرستاده آن زن را بسوی خود مائل رجوع نمودند هر گاه وحی آمد و از حیض پاک شد آن وقت
 با وی نزدیکی کردند بعد از آن وی بجانہ اش رفت پس سبب این معامله حامله شد و بچهرت
 داود گفته فرستاد که وی حامله گردیده است حضرت داود او ریا جاثلی را از نزد یو اب
 طلب فرمود و از وی حال دعوی و غیره پرسید گفت که برو بجانہ خود فرود آ و استراحت
 و غسل نغ و برای انعام و جائزه وی حکم فرمود او ریا از ان مقام برآمد و بر در قصر داود بار خویش
 گشود و بجانہ خود رفت مردم داود را خبر کردند که او ریا بجانہ اش زرفته پس داود از او ریا
 فرمود تو از سفر آمده سبب چیست که بخانهات نمیروی او ریا عرض نمود که تا بوقت عهد خدا و
 ال ای بود و آل اسرائیل که دعوی خیمه با هستند و یو اب سسرار من و بنده ای انکای من شاه
 وقت در میان صحرا فرگوش میباشند من چگونه بعتاق خود روم و یو اب و طعام خود روم و از روم
 خودم بیشتر شوم مرا سلوکند تو و بجان تو که زینهار من نخواهند هر گاه حضرت داود ملا حظت نمود که

این تدبیر پیش رفت با وریا فرمود که امروز دیگر بجای خود باش فرودتر بپرودی کنم وریا
 توقف نمود و او و وریا روز دیگر طلبید بسیار نوازش نمود و همراه وی طعام نوش جان نمود
 هرگاه روز سوم شد او را بجانب یو اب روانه کرد و خطی بنام یو اب نوشته فرستاد و در آن
 مدح فرمود که او را در میان جنگ در صف اول جاده و هنگامیکه بنگامه گیر و در
 گرم شود شما یکی از مرکزهای خود مراجعت کنید و او را راتنها و گذارید که وی کشته شود
 هرگاه که یو اب قریب را محاصره کرد و او را در مردان جنگی جاداد اهل قریه برون آمدند و از یو اب
 جنگیدن آغاز کردند و بسیار غلامان داود کشته شدند و او را با جانانی هم کشته گشت بمحل یو اب
 این خبر را بداد و کشته فرستاد هرگاه زن او را شنید که شویش کشته شد بروی نوحه وزاری نمود
 و هرگاه که ایام سوگواری بختم رسید او را از ترا گرفته محل خود داخل فرمود و آن هم بگریه
 انجامید شد و همان بچه زوی متولد گشت و کردار داود کرد کار را ناخوش نمود بعد از آن در فصل
 ثانی عشر بتفصیل اینحال مرقوم است که حقتالی نامان پیغمبر را نزد داود فرستاد و ایشان آمده
 گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چار و ایان بسیار همچون کوسفند و کا و غیره
 بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک پاچه کوسفند بود آن شخص غنی آن پاچه کوسفند را
 هم از فقیر مذکور بحال بگرفت هرگاه این را داود شنید خیلی ناخوش شد در اندام نامان
 گفت که اینچنین کار از خودتان صادر شده است که با وجود ازواج خود و زوجه او ریاضا مانا
 را گرفتید بعد از آن از جانب خدا مقال عتاب استمال ساینده در آن اظهار فرمود
 که خدا فرمود است که آنچه شما پنهان از زوجه او ریاضا کردید آنرا فعل زنی بی های شما در
 روز روشن ظاهر بنظر حضور نبی الهی امیل کرده خواهد شد من خاتومان خانه تا ز گرفته
 حواله بفرمایان خواهیم کرد و باز نامان محضرت داود این خبر داده است که در سنای حرکت گویید

مذکوره فرزند شما خواهد مرد و غرض ما قصد مذکور را بسیار باجمال ذکر کرده ایم هرگز تفصیلاً
منظور باشد بجانب فضل مزبور الحال رجوع کند و این ذکر هم بضرورت است و اگر نه تأیید
اتوار کتب بعضی میدانیم و اما ان اینبار از لزوم قبایح مسطوره باین یا کثیره میثماریم و
گماشتن آن در کتاب باعتماد و حقیقت نزد ان فتح قبایح است لکن خوشحال آن کرده
حق آنچه که چنین مورد است می پذیرد و نسبت چنین قبایح و شنائع را بجانب انبیای
الطهاره درست نمی انگارند العیاذ بالله من ذلک الغرض تعجب است از یاد در حساب
واقربان و امثال شان که حرکات قدیحه مذکوره را که شهادت بعضی کتب معتبره مذکور
از حال آنحضرت داود صادر کرده و فساق و فجار قوم اشرف نیم از حیثان امور شنیده
انگار و اگر چه دارند منافق پیغمبری و مقبولیت خدائی شناسند و پیغمبر خدا که گاهی از علما
شان هم چنین حرکات مستقبی که ذکر کرده شده صادر نشده و هر چه کرده اند کلی موافق حکم خدا
بعمل آورده اند بجهت اعتراض و طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم زوجه که نام کس را العیاذ بالله موافق تحلیل مذکور ائتراء نموده اند و از آن
مطلقه زید که آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم نکاح کرده پس امر مذکور بعد ازین واقع شده که
خود زید با اینکه جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ایشانرا منع فرموده بودند زن مذکور
را طلاق و ندیس با وجود این در نکاح کردن بازن مذکور که امی مقام اعتراض باقی ماند
افاده پادری چرا که او زوجه پس خوانده خود زید یعنی زید را نیز نکند است چنانچه در سیاره
بعیت و دوم نوشته است الی آخر الآیه والترجمه امی پادری صاحب کار را قام چنین الفاظ کبریه
نماشایم مطوع طبع منصف است پس در حق حضرت داود آنرا تحریر کردیم که موافق
گناههای شما ایشان زوجه او را با جانی را العیاذ بالله با وجود حریم بودن هم نکند استند

نه در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم که هر چه ایشان کرده اند تکلیف حق و صواب و
 مطابق حکم جناب رب الارباب بعمل آورده اند و حق نیست که در حق صاحبان مرتبه و مقبولین خدا
 بظلم پوشیدن این الفاظ درستی امیز که از طرز تقریر اشرف خارج است یا صاحبان
 تعجب است که پادری صاحب چگونه ابتداء تجریر امثال کلمات مسطوره مبارک فرمودند و از
 مال کار اندیشه نمودند غرض جواب کلام مذکور در وجه عده مسطور میشود و وجه اول آنست که
 این تقریر را بصورت دلیل فقره سابق که پادری صاحب ذکر کرده اند نهایت محل تعجب
 است زیرا که بر هر صاحب فهم و ادراک ظاهر و آشکار که این افاده بر کرد دلیل فقره مذکور
 نمیتواند شد و در میان وی و فقره مسطوره اصلاً آن علاقه نیست که در دلیل مدلول
 باهد که میباشد و وجه دوم آنست که پیشتر از ما سخن فیما بین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم
 را با دانه قاطعه ثابت کردیم پس هر گاه آنجناب پیغمبر بر حق بوده اند هر چه آنجناب کردند همه حق
 و صواب و مطابق حکم جناب رب الارباب بوده پس اعتراض و طعن بر طریقه شان کردن در حقیقت
 بر جناب باری عز و اسمعین و اعتراض نمودنست وجه سوم آنست که هر شخص عاقل میداند که از فرزند
 گفتن زبان کسی پس بر حق صلی الله علیه و آله وسلم کسی نمیشود که احکام این برانهم مترتب شود پس اگر از مطلقه زید
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم نکاح کردند پس این چه قیاحت امر مذکور که مخصوص جناب
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم نبوده بلکه جمیع مسلمانان حق سبحانه و تعالی این امر را که بعد از طلاق
 پس از تسبیحی خواهد پس از وفات آنها اگر خواهند از اروج شان نکاح نمایند مباح گردانیده است
 چنانچه در آیهی که پادری نقل کرده امر مذکور مصرح است و سببش همین است که از زبانی فرزند گفتن نزد
 عقلاً احکام پس بر حق صلی الله علیه و آله وسلم میشود پس طعن کردن بران نزد منصفین سزاوارتر بود چه است با جمله
 از مدعات جاہلیت و سنن صحیح کفار این امر مذکور که بر سیر خواننده احکام پس بر حق صلی الله علیه و آله وسلم جاری میگردد

میزد و بعد موت پدر مجازی و بر ایرات میدایند و زنان محارم خود را و بروی آن
 نامحرم می نمودند پس برای هدم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
 الاطیاب بحکم سرآب صواب حضرت رب الارباب کماح مطلقه زید را واقع فرمودند تا
 بدعتهای کفار باطلیه از خاطر خلق محو و زایل و از صفحه عالم غیبت نابود شود پس برین تائید
 و ترویج دین و هدم بنای بدعت معاندین طعن کردن و منجمه عیوب شمردن خیلی از مدعیان
 انصاف مقام تعجب است و اگر و راسی پادر صاحب یکیری انگونه طعن جناب رسالت مآب
 صلی الله علیه و آله و سلم می نمود البتة می گفتیم که او سزاوار این شکرست چشم بداندیش که کرده
 باو عیب نماید بنهرش در نظر و چه چهارم غیبت که از کتاب توزیت ظاهر میشود که حضرت ابراهیم
 زوجه خود ساری را بصفت خواهری موصوف کرده اند پس لازم می آید که ازین گفتن
 زبانی ایشان همیشه حقیقی آنجناب العیاذ بالله بران عالی قباب حرام گردیده باشند و
 حضرت ابراهیم که باز بران معظمه متصرف شدند پس معاذ الله خلاف اتفاق شنید و ساری
 و محارم را بل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمی شود پس مطلب ثابت کردید در باب ازدحام
 کتاب پیدایش مذکورست و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساری گفت بین من
 میدانم که توزنی خوب صورتی و چنین خواهد شد که تر مصر بیا خواهند دید خواهند گفت که این
 زوجه ویست پس مرا خواهند گشت ترا زنده خواهند گذاشت تو خواهی گفت که من خواهر ابراهیم
 تا که از سبب لغت خیر من شود و جان من بوسیله سلامت ماندم بعد ابراهیم هرگاه در مصر
 رسید در آن هنگام مصریان آنعورت را دیدند که نهایت خوب صورت است و امیران فرعون
 بنم و را نگریستند و حضور فرعون بسیار تائیدش و نمودند پس آنرا در محل فرعون بردند و وی
 نسبت من برابر ام احسان کرد که او کوفتند با و بزنا و زکا و با و خراب و غلامها و کنیزها و با چا

و اشترک یافت انگاه بیوه فرعون و خاندانش ابرای ساری و جابر ام بخیرین اقسام نون
 بزود در الوقت فرعون ابرام را طلبید گفت که تو ازین این چه کردی چرا تو مرا نگاه نمودی که از
 زوجین میباشد و چرا گفتی که وی خواهر منست حتی که من میرا گرفتم تا که او را از وجه خود بطلبم
 این زن است تو او را بگیر برو انگاه فرعون اوهای خود را برای می حکم کرد آنها او را و وجه
 اش را مع تمام آنچه از انش بوده رفتن دادند انتی ترجمه مذکور فی الکتاب المذكور فی هذا المقام
 و همین امر حضرت ابراهیم نسبت با یانچ پادشاه مصلحتین نیز واقع شد است و هم چنین حضرت
 اسحق هم زوجه خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل عبیت و ششم کتاب مذکور انجیل نیز
 مسطور است و چه هم نیست که در تفسیر مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران
 حقیقی شان العیاذ بالله هم رسیده با این طریق که معاذ الله دختران شان ایشان را شراب خورانید
 و هرگاه هست بیوشش کردید با ایشان هم بستر شدند و با خود با بدن ملک انفات پس
 اکنون پادری صاحب بیان فرمایند که این حرکت که ام مسم با کینرکی و پر پرکاری بوده هرگاه
 چنین جنکات شیعه منافی پیغمبری نبوت نیست پس فعال جناب سالکتاب جعلی باشد علی و آله و سلم که
 هیچ فعل از ان اقبل کناه و عصیان نبود چنان منافی نبوت خواهد بود و هر چند محرم رجال مشارالیه را
 بسبب کمال شاعت و فصاحت هرگز دلم کوارا نمی کند مگر مقتضای اینکه نقل نفر نباشد
 بنا چاری ذکر کرده میشود در باب نوزدهم کتاب پیشین کورست با لوط مع هر دو دختر خود از
 زغزگوه زفته سکونت اختیار کرد چرا که او از سکونت غریب ترسید انگاه وی و هر دو دخترانش
 در کنگار زفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی که من سال است و
 زمین مردی دیگر باقی مانده که نزد ما بنیاید چنانچه در تمام دنیا هم است پس بیاید ما پدر خود را شراب
 خورایم و ملازدمی هم بخر شویم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم انگاه ایشان از شرب خود را شراب

خورانیدند و دختر کلانی رفت و از پدر خود بپوشید و می نوبت خوابیدن آن دختر بوقت برخاستن
 او را شناخت هرگاه روز دوم شد کلان از کوچک گفت که همین شب من باید بروم خوابیدم
 تا آنرا شب نیز شراب خورایم و شب تورافته از وی بپوشیدم تا که ما مثل پدر خود بگیریم در
 تمام منگام ایشان پدر خود را در آن شب نیز شراب خورانیدند و دختر کوچک خاسته با وی خوابید
 وی او را هم بوقت خوابیدن و برخاستن شناخت پس هر دو دختر لوط از پدر خود جدا شدند
 و دختر کلان یک پسر آید و نامش ماب نهاد که او پدر کلان مویا است که الی الیوم موجود
 اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسر آید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی
 عاص است که الی الیوم موجود هستند استی و آنچه بجهت پدر ایند عیان حق شناسی مرتبه انبیا
 و رسول مرتبه صحف آید را محقق و دلیل میدانند که چنین مضامین مستقیم در آن مندرج کرده اند
 اعوذ بالله من عقاب حقیقه تک الک مور المسندة اکنون ما متوجه بشویم چنانکه غلط باوری پس
 معلوم باید کرد که قطع نظر از اغلاط کثیره که در باره ترک اعراب از باوری مذکور در نقل آیت
 مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ اسکت که صیغه امر است بفتح حرف آخر
 نقل کرده است و این غلط صریح مشاهده میکنید که فقره های اخیر آیت را با این اعراب
 ذکر فرموده قیما فرض الله له سبحان الله فرضی که فعل ماضی است مضموم الآخر و لفظ الله را
 که در ترکیب فاعل واقع منصوب الآخر نوشته است و تحریر لفظ اعنی در ابتدای ترجمه انهم مثل سابق
 نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمه آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه نقلی نیست
 و بجای آن میباشد و ترجمه این فقره که میگوید و کان امر الله مفعولها ما کان علی الشیء ممن
 جرح قیما فرض الله که باین قسم که نموده است و است حکم کردن باید بر شیء صحیح مضاعف
 نیست و برین امر که در ادوات برای وی ازین ضابطه بر شیء که باوری معنی فقره مذکوره

باری یعنی الهی (یعنی آسمانی) علی بن ابی طالب و صیرلی بنیامان قال ان سبیت الیهوم حتی اقبل اذوننا
و ارسل الملک سلیمان بنایان لویا ذوق غلظی اذوننا فغسله انتمی شد امرتالی این عبارت در
بازویم سفر مذکور مطور است اما کان عند کبر سلیمان اغوی سناوه قلبه مال الی الهه انتمی کفر
تعلیم سده مثل ما کان قلب او و ابیه تبع سلیمان عشرون آیه الصیدانین کاموش الی المومنین و ملک
اله نبی عمون و ترک سلیمان الفصح امام الرب لم یم عمل اسد عبادتہ مثل او و ابیه بنای سلیمان بعد
یک در سخا کاموش الی ابیاب فی الجبل الذی قدام اورشليم و ملکوم اله نبی عمون و کذا لک منع
بجمع نسائه اکثر جعلهن مواضع یدخن و یخربن فغضب الرب علی سلیمان قال قل
عجازه الی اسرائیل الذی ظهر کبره من ناه عن العمل ان لا یبع الهه الشرک لم یحفظه امره
ای پادری صاحب یاده این چه قیام خواهند بود که سناد آنها بیجا بنمیزان این کتابهای
گروه اندستند و معتقدین من سناد و کما القیل الخ الی الایض المرصین صلوات الله
سلامه علیهم اجمعین بن بیان فرماید که با وجود سناد این قیام کجا تقوی پر نیز کاری انبیا مذکور
باقیاند ترجمه قول بی ثبات سخن دوم اکنون خور باید کرد که در محمد صلی الله
علیه و سلم نشانی معجزات بوده بانه از آنچه بر رسالت او کو ای بود و سیاره سیر و هم قرآن
در سوره رعد مکتوب است که کافر میگویند که ما و امیکه نشانی از آمد تعابروی نازل نشود ما ایما
نخواهیم آورد پس صرف سناد تعلیم و بنده یافتند و در عذر معجزات طافت کرامات معجزات
می گوید و لو ان قرآن سیرت به ایجمال او قطعت به الارض او کلم به الی
بسیار لاجمیعاً اعنی اگر قرآنی دیگر شده بودی که روان شود از آن کوه یا پاره شود از آن
یا پاره شود از آن کوه بلکه در دست آمدند همه کارها و در سیاره چهارم در جواب چند
سوال است نه شده است که نگردد تا که من از انسان فرق نیستم مانند جوهری است و شکر

مقدمه شوقی که اکثر سنیان میگویند پس از روی قرآن از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه شده
بلکه در بسیاری از محققان و سوره قمر و قوم است اقربت الشاکه و انشق القمر المحضی نزدیک
آید آن که کثرتی چاک شده ماه ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه نشده و نه
سخن از تفسیر ثابت میتوان شد **جواب حشمت** بنا بر بشارات انجیل و تورات
که بیشتر مردم گوید و مطابق بشارات تا اینکه غریب در مقامات مناسب که خواهد شد حشمت
رسالت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است پس صاحب اعجاز بودن آن جناب
صلی الله علیه و آله و سلم گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انجیل و تورات نمودنت پس لازم است که باید در
بر حال کتابها خود ترجمه کرد و اطاعت اقتدای آنها را لازم نموده از چنین حرفها بابت خود
بند فرمایند قطع نظر ازین هر منصف میداند و در قرآن هم جای صریح است چنانچه آیتی محض
تذکره هم خواهد شد که کفار شرار بجانب جناب سالمت نسبت سحر و جادو میکردند پس در
انصاف فرمایند که اگر از انجناب صلی الله علیه و آله و سلم معجزات امور خارق عادات ظاهر نمیشد
پس چه بسا معجزه بوده علاوه برین صد و معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه
و آله و سلم توان ثابت است پس از انکار و انحراف کردن سراسر بی انصافی است اگر خدا نخواهد
پادری صاحب از رکبذ را عوج جاج از حجت تو اترند که راعراض خواهند کرد هرگز برهید و فلاسفه
ملاحظه و اقران و مثال نشان حقیقت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیقت مسیح نبی
ثابت نتواند کرد و افاده پادری در بسیاری از سوره قرآن در سوره رعد مکتوب است انما ینذعوا
غلط صریح است هیچ جادو بشوره رعد مردم نیست که کافر بگویند مادامیکه نشانی از الله تعالی را
وی نازان نشود و ایمان نخواهیم آورد پس فاسد تعلیم دهند و یافتند پس بگویند دعا کردن بر
انخواستی عوام و خیال آنکه از دشمنان از مرد عاقل نهایت سعادت یافتند بسیاره بغیر از حرفی که

حرفی که جای در کلام پوری مذکور غلط محض است. افاده عیسائی در عذر معجزات و طاعت
 آیات بندان می گوید و گویند که الی آخره و الترتیب هرگز در عذر صاحب معجزه و صاحب کرامات
 بجز آن آیت مرسومه وارد نشده بلکه حقیقت حال آنست که کفار ما انصاف از رکبذ را عوج
 رعایت از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله می شمارید
 پس وی که هرهای مکه و بخت را از جا بیاورد آن جنبش در زمین با شوق کنید که از آن چشمهای سب
 جاری شود و ~~سبب آن~~ که بیا کنید جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمع است ~~سبب آن~~
 طاعت فرمود در آن بیان نمود که پیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه میرفت سبب آن
 توها و شوق میکرد و سبب آن زمین که بیا کرده میشد از آن مردمان این قرآن هم همچنان می بود
 اینکه شما سوال میکنید از رکبذ بی انصافی است بلکه همه امور در اختیار خدایت هر امر که او میخواهد
 بردست پیغمبر خود جاری می نماید و ویرانجمله معجزات بگرداند حکومت بچکسین خدایت که او
 فرمان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد و عرض آن آیت مذکوره
 جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از اظهار معجزه ثابت نمیشود و چگونه این امر نبوده باشد حال
 صاحب معجزه بودن آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بتواتر و شهادت قرآن مجید و خوش شایسته است
 چنانچه عنقریب حال این بجزئی ظاهر خواهد کرد و دیده میشود هم بیان شده است با بجهت صاحب انصاف
 میداند که هر که صاحب معجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل خدا قدرت طلب
 جمیع امور بجهت او را بجز حصول پیغمبری خدائی هم بدست بیاید این هنگام عاقل التزام نمود
 اگر در رسالت پذیرد که خدائی امر از خدای او بیاورد باید که خلط نفریند و در عین آیت بجزئی
 نازل نمایند و در نقل مذکوره هم از یاد صاحب و مقام در میان این خطا صریح واقع شده
 است یکی اینکه لفظ قطع بیهوده است نقل کرده است حال آنکه نشدند بیاید دیگر اینکه لفظ کلام را با عراب

صیغه معروفه ذکر فرموده است حال آنکه آن در بنام غلط است زیرا که لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغه
مجهول با جواب صیغه مذکور وارد شده و لفظ اعنی مثل سابق به وقوع است علاوه برین ترجمه کردن
فقره و قطع به الارض که در آیت مذکور است با نیت این با پاره شود از آن زمین بنیم تا بواجب
عقل است و اینکه در ترجمه افاده فرموده اند یا گو یا شود از آن مرده ازین صاف ظاهر شود
که پادری صاحب سبب عدم تامل خواه از رکبذ قلت ادراک معنی آیت الفهمیه اند و لفظ کلمه معروفه
شاخه اند سبحان الله این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه افاده فرموده اند بلکه در
الله اند همه کارها پس از یاد و اضافه اینست در ترجمه بنویسند یا در صاحب صوت
و قوع یافته والا در آیت لفظیکه دال بران بود و باشد مذکور نباشد افاده پادری و در چهار
پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر الله تعالی لهم انهم غلط محض است هیچ جا در سیاره
پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر الله تعالی که من از زبان فرق نسیم وارد شده
این فقط خطای فهم پادری صاحب است و هم چنین فقره که معنیش چنین بوده باشد مانند حواری
فرستاده شد پس تعجب است از پادری صاحب که چه ایشان خیال انجام کار فرمودند و چگونه
امور باطله را در رساله خود مندرج نمودند و از فقره پادری که ترجمه اش بعینا چنین مذکور کردید
من از انسان فرق نسیم پنجاه و هفت غرض در سیاره پانزدهم در میان آتی در جواب
سوال آنکه بعضی از آن متضمن طلب محالست و بعضی متضمن طلب اموریکه کاهی از هیچ پیغمبری صادر
نشده و بمنظور واره شده است که نشود پیدا نم پروردگار خود را استم من که انسان مثل این
اصلا منافی بطلب نعت مقصود نیست که اگر پیشتر چنین امور از پیغمبری ظاهر گشته بودی من
ظاهر میکردم هر گاه چنین کارها از هیچ پیغمبری بیچکاه واقع نشده پس طالب بدین آن ازین است
در ضمن آیات مرثومه که پادری همدلال کرده پس و لا هرگز آن آیات منافی بطلب و موید موعوم

فرعون پادری نمیدانید چنانچه دانستی ثانیاً امور بسیار در نوریت و ایل آورد شده که از آنجا بطرز
 چندین صاحب استدلال کردن بر عدم عجز چندین پیغمبر ممکن است نما بود و جوابه فوج ابناء در ما بین
 از بیزیت در حال حضرت یعقوب مذکور شد و هرگاه در ایل بدید که از وی اولاد یعقوب نبود
 پس ایل از خواهر خود در شک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه بیا بده و اگر نه من خواهم مرد
 در آن هنگام سنیت بر ایل آتش خشم یعقوب شعله ور گشت و گفت من مگر بجای خدایم آمده
 ترا از میوه ~~مهم~~ داشته ام و از نیعبارت موافق طرز پادری صاف ظاهر شود که در حضرت
 یعقوب العیان و با صد طاقت مجتهد نبوده که از چنین امر نادشوار عاجز شدند و ازین فقره
 حضرت یعقوب من مگر بجای خدایم صاف تصدیق کلامیکه پیشتر نوشته ایم که رسالت امر دیگر
 است و خدائی چیز دیگر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالانصاف و ترک الاعتساف ^{علاوه}
 برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت احمق پیغمبر و صاحب معجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر هم ممکن
 نشد که از واج خود را از نظرهای نبی اسرائیل غیریم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرز دیگر
 حفاظت شان می نمودند و نوبت به پیشره ساختن نمیرسید و چرا خوف جانهای خود کردند
 مگر خود را هم از رکیز عجز محفوظ داشتند از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز استدلال پادری
 ظاهر میشود که اینحضرات معاذ الله پیغمبر حق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرت نصیحا
 جناب ایشان پیغمبری که کیطرف تبه الوهیت راهم حواله میفرمایند شنوید از جنابشان موافق
 اطل رضاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدست یهود حفاظت میکردند و
 مصلوب میشدند سبحان الله نظیره خدایت که تدبیرندگان خود هم ممکن نشدند و از مخلوقات خود
 مغلوب شدند و اگر عیب میان تاویل گشته که اینهمه برای شفاعت خلق بوده ما خواهم گفت اینحضرت
 عیسی ازین امر عاجز بوده اند که نوبت ناین تصدیقات کشیدن نمیرسید و شفاعت متحقق میشد

با جمله ^{صحنه} در این ^{صحنه} حنا این عبارت مفوم است قالوا له آیه آیه تصنع لئلا یأونوسن یکب اذا
 تشنع ابارنا اکلوا من فی البریه کما هو مکتوب انه عطا هم خبز من السماء فاکلوا انتهى در جواب این
 کلام بود حضرت عیسی فقط بر تفریبات لسانی که تکرار کرده اند و هیچ بجزیره که مسکت بوده باشد نگاه
 نده فرموده و این معجزات سابقه خود هم هستند لال نموده ازین امور ظاهر میشود که آنجناب صاحب
 نبوده اند و در ^{فصل} رابع عشر مرقوم است قال له فیلبس یا سیدارنا الالب و حسنا و فیلبس که این سوال
 کرده بود پس کتابی طلب محال است که در آن نوشته شده که پیشتر دانستی که در تورات مصرح است که از حضرت
 موسی یهوار یعنی خدا با هم ملاقات و بدو میبند پس که بر همان طرز فیلبس و غیره در حضرت عیسی ^ص
 می نمودند ممکن بوده لکن حضرت عیسی ایقاع امر مذکور را نمی دانستند و برین قبیل تفریر زمانی که تکرار
 که هر که مرادید پدرم را دیدن در پدرم و پدر من است پس معلوم شد که آنحضرت العباد فی الله حساب
 معجزه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که پدر من است و من در پدرم اگر این آنجا
 حقیقه مراد گرفته شود پس قطع نظر از اباحت کثیره آخر قول با قانیم بلکه معتقد نصاری است باطل میشود
 و در بیان اینست حضرت عیسی هم رخنه کلانی حادث میشود علاوه برین حضرت عیسی چه از خدا از خود جدا
 نموندند که ایشان ازین امر عاجز بودند عرض بطرز مذکور از امور بسیار هستند لکن عدم اعجاز حضرت
 عیسی و غیره انبیاء می تواند نمود و با خوف مزید تطویل همین قدر که تقاضای کنم قطع نظر از نیمه سبیل تنزل
 تسلیم میکنم که در اکثر امور ناقص و منافات در عبارات آنجیل واقع است مثل اینکه خود پادری نوشته
 است که از اخبار آنجیل او سرت حضرت عیسی ثابت میشود و ما پیشتر از آنجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسی ^ص
 بنسایت حجت نمود و این پس چنانچه عیسی همین منافات نمانی را رفع خواهد نمود ما هم همان طرز
 اگر احیاناً بظاهر آیتی از قرآن مجید منافاتی است دیگر خواهد بود رفع و دفع خود نمی نمود پس استدلال
 کردن از آیات مرقوم بر عدم اعجاز جناب سالتما صلی الله علیه و آله و سلم جلاله آنکه از آیات

از آیات بسیارند و در مخبرات از آن جناب ثابت است اصطلاجه به وجه مذکوره افه در پوری در مقدمه
 شوقی که اکثر مسلمان میگویند الی هذه الاقارده ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله سلم
 این معجزه شده خوابی چیزی فقط همین قدر است که معجزه شوق القمرا اکثر مسلمانان که میگفتند بلکه خواب
 معجزه مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بوجه و از روی قرآن هم صد و معجزه مسطوره
 از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و مبین است زیرا که در سوره قمر چنین وارد شده
 اقتربت الساعة والنشق القمروان برود آیه بعرضوا و يقولوا انهم مشهوره و صلی الله علیه و آله سلم
 که قیامت نزدیک شده است کشف کرده و اگر می بیند از کفار معجزه و نشانی را عرض میکنند و
 میکنند که این جادو است که بخواهد کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس از درین اینها
 باید که صاف ظاهر و آشکار میگردد که معجزه شوق القمرا از جناب رسالت صلی الله علیه و آله سلم
 صادر شده و ظاهر برای همین احتفالی حقیقت حال پادری صاحب فقط فرموده
 اقتربت الساعة والنشق القمرا کفانوه نذوب بعد از آن ذکر فرموده و مقصود از این مذکوره
 اینست که معجزه شوق القمرا از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده این مرد
 حقیقت پیغمبر الزمان و علامت قرب قیامت و امارت و انقطاع سلسله رسالت است
 پس چنان پادری صاحب میفرماید که از روی قرآن معجزه مذکوره صادر شده که معجزه آیات
 مذکور را انصاف از یادیده و نه حق اخفا فرموده قطع نظر ازین سبب تنزل میگویم که بعد از
 کلام پوری در مقدمه صدق است لکن از آیه و آن برود آیه الی آخر که صاف ظاهر میشود
 که جناب صاحب معجزه بود اندک است از آنست که پادری صاحب هم با عجز از آنجا فرار و عتقاد کند زیرا که
 قلام مذکورشان بسوی این امر مشعر است که معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از انکار و
 مخرف بخوابند و بوجه پادری صاحب که حقیقت حال است پس لابد که این معجزه جناب رسالت صلی الله علیه و آله سلم

علیه السلام را که در کتب اربعه کرام متوجه قضی فتنه و باز آمدند هم باور کنند چرا که آن نیز روی قرآن
 ثابت است قال الله سبحانه سبحان الذي اسرى بعبدك ليلا من المسجد الحرام الى المسجد
 الاقصا الذي باركنا حوله لذيته من اننا ان الله هو السميع البصير و هم جنين بحجره بودن
 قرآن مجید هم اعتراف نمایند زیرا که در این آیت که در ذیل سبیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصحح است
 و لفظ سپاره در عبارت پاد در غلط است همچنین کشتن اقرب الساعه بفتح تا را خیر و مراد از کشت
 روز قیامت است پس ترجمه آن لفظ کثیری کوشتن جای تحب فاده عیسائی و در این سخن از تفسیر بالآخر
 همان است در تفسیر مجمع البیان و تفسیر کاذرونی و تفسیر اهدی و تفسیر ضیاء و تفسیر کشاف الی غیر
 ذلک من التفسیر در ذیل تفسیر آیه اقرب الساعه الی آخر معجزه شوقی لعمریه مفصلا مذکور و نیز
 است در تفسیر مدارک مصنفش تصریح کرده است باینکه مذہب جمہور مفسرین همین است که آیت سطره
 در بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع که مفسرین با سر هم متفق اند بر آنکه
 معجزه شوق قرآن جناب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده در احادیث هم بکثرت آمدند و
 دارد و منقول پس تمجید است که چگونه پادری صاحب چنین مقال مضحکه طفاها را تحیر بر کرد و در ادوات
 خود را از علم تفسیر بطلان ظاهر فرمودند و از مال کل را اندیشه نمودند **قول بی شب**
 علامت سوی نبی بودن پیشین کونیت این نیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شدن مشکل است
 و اگر چه مردم در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم بطور پیشین کونی بسیار سخنها می گفتند لکن در اینها سخنها
 بسیار که در کلامهای پیشین خدا از پیشتر سنج از آنها را و سخنها می دشوار باید کرد و صرف هر قدر که
 در کلام اینها سخن نمودی که بخلاف شان گفت اگر ایشان معنی می یافت کرده سخن گفته باشد پس این
 سخن سانس ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمانه چنین مردم میباشند که احوال زمین را در یافت کرده قیاسا
 خبری از آینده هم می دهند و اگر در آن سخن از پیش ایشان در اینها نمودند و در این معنی است محمد صلی

محمد صلی الله علیه و سلم از پیشین کوفی وی ثابت نمیتواند شد بلکه خود او قرار میکنند که مرا طاعت پیشین کوفی

نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است **قُلْ اَمَّا اَنْتُمْ فَعَلُوا كَمَا اتَّخَذَ الْاِنْسَانُ عَادَةً وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّبَعُونَ**

لَسْتَ اَعْلَمُ الْعَلِيِّ لَسْتَ اَعْلَمُ الْخَبْرِ وَاَمَّا كُنْتُمْ فَاَنْتُمْ كُنْتُمْ اَعْلَمُ الْاَعْمٰلِ و اینها در حدیثی است که در کتابهای معتبره آمده است

یعنی کوفی با کثرت ستم بر اهل جان و تنگدلی را و نه بدی اگر خدا هر چه خواهد و اگر من نیست بود می سخن غیب را پس

بسیار خوبیهای که رقم در آمد بدی هیچ وقت نیرسید من که من خوف و خوشی شنونده ام که روزگار از این

ظاهر میشود که در محمد صلی الله علیه و سلم طاعت پیشین کوفی نبوده **جواب حجت منکرین**

عیسی علیه السلام همین تقریر را با بی نظری او میتوانست که در اثبات صفت پیشین کوفی در حق آن مرد

جناب مشکل است زیرا که سخنانیکه ایشان در احوال سخنان انبیای سابقین گفته اند در سخنان گفته شده

شمار نخواهد شد مگر صرف آنقدر که ایشان در کلام انبیا الحاق نموده اند با برخلاف شان فرموده و اگر

پیشین کوفی یافته سخن گفته باشند پس از چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمان چنین زبان

میباشد که عازات ماضیه دریافت کرده قیاسا خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از آن

سخنهای سخن مطالبی واقع نشود ایشان از انبیاء معدوم نخواهند شد از جهت محبت موسی و عیسی از پیشین

کوفی شان ثابت نمیتواند شد ما جو جوابه جو ابانیا بحکم پیشین کوفی جناب سال کتاب صلی الله علیه و سلم

بخواه ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین میباشد

انکار آن سراسر بی اضافی و سدا با اثبات نبوت انبیای سابقین است و آن روی همان هم معدوم

امرستور از جناب صداقت ثابت و یقین پس بدانکه با درصیاحت ای صدیق کلام مذکور در

خود فاده فرموده اند انکار از آن نفرایند قال **لَسْتَ اَعْلَمُ الْاَعْمٰلِ لَسْتَ اَعْلَمُ الْاَعْمٰلِ**

لَسْتَ اَعْلَمُ الْاَعْمٰلِ لَسْتَ اَعْلَمُ الْاَعْمٰلِ و اینها در حدیثی است که در کتابهای معتبره آمده است

رسالتنا صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب حجج ربیان فرموده بودند در بیان آن جمله و هم میفرماید انما
 غلبت الروم فی ارضهم من علیهم سبغی فی ارضهم سنین الله الامم من قبل و
 من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بحکم الله ینصرون یشاء و هو العزیز الرحیم و عدل الله لا
 یخلف الله و عده و لکن اکثر الناس لا یعلمون باحکامه حقیقت نبوت جناب رسالتنا صلی الله علیه
 و آله و سلم شهادت اخبار تورات و انجیل ثابت است چنانچه در سابق این امر مذکور شده و آینه و هم متعلقا
 آن مذکور خواهد شد پس پیشین کوئی جناب بحث نکند و نمودن در حقیقت تکذیب اخبار تورات و انجیل
 العیا و باسد منه فاده پادری لکن در آنها آنچه ازیم نزد عالم منصف بیل حقیقت نبوت جناب رسالتنا صلی
 الله علیه و آله است زیرا که بر صاحب نصاب میداند که جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله بوده اند و ازیم بحکم انجیل
 هیچ نخواهد بود و از علماء یهود و نصاری و از آنحضرت اصلا ملاقات نبوده با وجود این که اخبار انبیای
 سابقین و حالات کتب با ضمیمه که انجیل بیان فرموده اگر از روی بگذریم اخبار نیست یکریست فاده پادری
 بلکه محذور اقرار میکند الی آخر ما فاد و جواب واجب و الا انیکه پادری صاحب عا کرده اند که محذور اقرار
 میکند بکلیه طاققت پیشین کج فی نیست غلط محض است هرگز انجیل کاهی اقرار این امر که مرا طاققت
 پیشین کج فی نبیاشد نموده اند و آیت را که پادری صاحب فرموده از ان اصلا این امر ظاهر میشود
 از آیت مذکوره که فقط همین قلم معلوم میکرد که انجیل حکم پروردگار چنین ارشاد فرموده اند که انجیل عالم
 الغیب نبوه اند یعنی مثل جناباری غریبه همه امور غیب را بنید نسند و بنیر از مطلع آگاه گون چنین است و
 طاققت علم غیب نسند و این امر چگونه نسافی نبوت نیست زیرا که شهادت انجیل جمیع انبیاء محتاج تعلیم حقیقا
 بوده اند و همانا بیان میکردند که از خدای آموختند پس چه اعتراض کنی بر جناب رسالتنا صلی الله
 علیه و آله و سلم سبب که مذکور نیست چنانچه در فصل ساوس انجیل یوحنا مر قوم است خدا کتب فی انبیاء
 انهم یونون و یوحنا و یسوع و غیره است که خداوند است در حال انبیا که بنویسند و گویانها یکی آموخته از خدا

از خدا میباشند ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا بالذات طاقت علم غیب نمیباشد پس تا در صفا
 اصراف فرمایند که هر چه جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نمود
 که حق سبحانه و تعالی در حق جمیع انبیا نوشته است مخالف آن پس ایراد و ایراد در باره آن جناب اگر چه
 نیست مگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسی در بیان احوال خود میفرمایند و در سابق مذکور شد
 الذی ارسلنی حق و الذی سمعته منه تکلم فی العالم یعنی هر که مرا فرستاده است حق همانست هر چه من از
 شیخه ام هزاره عالم بیان می کنم و بازارشاد میفرمایند انی است افضل شیخه من عندی لکن کما علمنی
 انی که کلام حق یعنی بر سببیکم از جانب حق می گویم لکن چنانچه پدرم را آموخته است بهمان پنج کلمه ازین عبارتها
 نیز صاف ظاهر و آشکار میشود که در حضرت عیسی هم بزرگ استقلال طاقت علم غیب و بلکه آنچه از خدا آموخته و آنها
 نموده بودند هزار بیان می نمودند و اگر در خود انبیا طاقت علم غیب بودی پس چرا جنت امواتن شنیدن بوده
 موافق همین طرز و طریق انبیا جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب
 علی لای استقلال نمیباشد پس طعن بر این کردن بوجه است و چگونه این امر نبود باشد حال آنکه در خود قرآن
 وارد شد و ما یضقی عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علی استیذان القوم یعنی کلام نمیکند حضرت
 از خواش نفسانی نیست کلام شان که وحی بانی تعلیم کرده است ایشان از شدید القوی پس درست که مراد از
 مذکور همان بود باشد که ما بیان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکور وارد شده است ان انزلنا
 نذیرا و بشیرا لقوم نوحی منی هم شعر امر مذکور است زیرا که حضرت همان شجاعت و تخویف از مخلوق است
 از جانب خدا بان امور بودند اکنون انصفین ملاحظه فرمایند که حقد کلام آن جناب موافق طریق مکاتبات
 نبیای سابق است که چنانچه انبیا سابقین اقرار کرده اند باینکه ایشان متعلم از خدا نبودند و فی حد الذات
 عالم غیب نمیدانستند پس آن جناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که تعلیم خدا شامل حال ایشان
 شد هم چنین زبان آن جناب هم وارد شده است علی شقیذ القوم پس عرض کردن آن جناب با

بوجود است تا این ملاحظه فرمائید که چند خطا یا در نقل آیت مذکوره از یاد صاحب صادر شده تمام فقره آن را
را حذف فرموده اند و کلام نقل نموده فقره ولو کنت را بصیغه مخاطب که فرموده حال آنکه در قرآن مجید
بصیغه تکلم وارد شده است و مطابق همین یاد صاحب ترجمه کرده اند آن بدیلهای عجیب و در کلام اعظم الغیبه
گرفته اند یکی اینکه لفظ اعظم نصب است و آخر نقل نموده اند حال آنکه در قرآن مرفوع الاخر است دوم اینکه با این
را محذوف نقل فرموده اند حال آنکه منصوب است و در لفظ لا تسکرت هم دو خطا کرده اند بجزه و صلی را بفتح نقل
نموده اند و اسقاط نقل نموده و آخرش را بکسرت فتح نقل کرده اند حال آنکه مضموم است و در فقره ماسخی
السوره هم چند غلط از یاد صاحب صادر شده فتح یا سنی نوشته اند و در لفظ السورین هم سه را
مفتوح نقل کرده اند با وجود اینکه آنها در مضموم میباشند پس ازین اغلاط فاحشه صاف جنیت شان از علما
خوبه و صرفیه هم ظاهر میشود جای دیگر علوم مشکله استحقاق که از نوشته جنین ساله نوشته شدن بهتر بوده که
موجب مضحکه نمیشد تا آنکه از اکثر حالات انبیاء و مرسلین که در تورات و غیره مذکور ظاهر میشود که اینها را بر تمام
امور غیبی اطلاع نمیشد فاما جوابیه فوجو ابنا چنانچه معلوم کردی که حضرت برایم از خوف جان نوح
خود ساری را پیش خود ساختند و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو از من آنچه کردی مرا چرا آگاه نمودی
که بی بی من است و چرا گفتی که او خواهر من است حتی که من چرا گفتم که او را زوجه خود سازم پس
حضرت برایم سید هستند که در اظهار زوجیت هم آنجناب بجنوط خواهند ماند بلکه برین تقدیر نوشت
این نام هم نخواهد رسید که فرعون برای وجه ساختن خود طلبید پس چرا سار را خواهر خود میساختند ازین
امر معلوم میشود که آنحضرت جمیع امور غیبی را نمیدانستند و در حال حضرت اسحق در تورات مذکور است پسند کار
ان مقام از وی خبر نوشتن سید او گفت که خواهر من است چرا که وی را گفتن اینکه زوجه خود من است ترسید
که مردمان آنجا برای یقین و برائت نمایند چرا که آنرا بصوت بوده و چنان شد که هرگاه و تا مدتی در
ان مقام ماند ایمان پادشاه فلسطیان از روزی خانه نظر کرد و دید که اسحق از زن خود جدا شد و

انگاه ایماح اسحق طلبیده گفت که بین ازین یقینا زوجت با چه طور تو گفتی که وحی ابرم هست اسحق گفت
 باختمت این کلام کردم که من بخاطر خودم گفتم چنان بشود که من سبب می هلاک شوم ایماح گفت این چه
 حرکتیست که تو با ما کردی نزدیک ده که از مردم کسی ازین تو محبوب میشد تو اینم را بره میگردانی ازین چرا
 عارف معلوم میشود که آنحضرت طاقت علم غیب داشتند و الا چه امور عظمی را تو بیخ ایماح میشد و برای چه
 زوج خود را خواهر خویش میخواندند چرا ایشان را العیاذ بالله محل محفل غیبی اغیاری آوردند و این همان حرفت
 است ز زبان جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بودی الهی جاری گردیده است و لو کنت اعلم الغیب لکن کثرت
 من الخیر و ما مشیت الشیء هر چند بعد از آنکه که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم کاچی چنین امر که بود
 نصاری در حق حضرت ابراهیم حضرت اسحق نقل کرده اند صادر شده مقصود فقره مسطوره آیت کور این نیست که
 اگر من عالم غیب بودم هیچگونه خطا و گناه از من صادر نمیکردید چرا که جناب بلکه جمیع انبیای اطیاب بنا بر عموم حق
 ما از تمام خطاها و گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر امر اینست که اگر من عالم غیب بودم هیچگونه نریج و
 مراد امور دنیا و لوازم دنیا بودیم نمیرسیدیم ترک اولی نیز از من صادر نمیکردید مگر بنا بر عموم پادری و غیره اگر انبیارا
 جائز از خطا و لائق ارتکاب عصیان بجهت فقره مذکور در اشغال اشغال امور مسطوره که نیز پس میتوان گفت که آن
 فقره گردیده اشاره بجهت همین امور است که نظر آن در از نه سابقه از انبیای سابقین هم بر عموم نصاری صادر
 باز بار سرتطلب می آیم و میگویم که در سابق این ماجرا معلوم کردی که لا با آن حضرت یعقوب با تفریب
 عوض حاصل دختر کلالی خود و لیاری شادی که خدائی داد و ایشان با وی نزدیکی نمودند و علی الصبیح چون
 دریافت نمودند که زن مذکور در اصل نیست از لا با آن گفتند که این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو
 برای زانیل کرده ام باز برای چه ازین بدغاباری کردی از نیزه ابراهیم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب با امور
 غیبی با نیت هستند و خود یاد در صحیح بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در سابق مذکور شد که از انجناب خطا
 واقع شده است پس همان خطا لاشه مبارک العیاذ بالله بسیار با آن افتاده خواهد ماند و لذو ولایت کنعان محروم

خواهند پس اگر آنحضرت عالم الغیب بود چه چیز چنین خطا از ایشان صادر میشد علاوه برین اگر انجبات استقلا
 طات علم غیب استند پس چرا محبت اینقدر تعب کشیدن میشد که بالای کوه برای شنیدن وحی میرفتند
 هم چنین که انبیا چرا محتاج نزول وحی بودند پس معلوم شد که بذات خود امور غیب را نمیدانستند با جمله هر چه در
 جواب این امور از جانب جنات انبیای مذکور ذکر خواهند کرد همان جواب برایم انجبات است تا صلواتی علیه
 السلام بفرستند اکنون با نظر نزدیکتر از یاد ریاض صاحب گفتگو میکنیم و میگویم که در سابق از این قبیل این فقره منقول شد که
 عیسی بحالت حدیث خطاب کرده میفرمایند تمجدک انک لمجدک انک یعنی پس تمجد کن فرزند خود را تا که
 تمجد کن ز فرزندت ازین فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه و تعالی از زمان تمجد حضرت عیسی فرمود
 بودند حضرت عیسی تا آنکه العباد با الله تمجد خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این سخن
 بجز اینکه یاد ریاض صاحب در معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود علی هذا القیاس بیان حال
 حضرت ابراهیم در تورات مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که بین من و پیش خاوند خود در حرف زدن جرات
 کردم اگر چه من خاک و خاکسترم شاید در ان شهر از پنجاه روستا هزاران پنجه کمر بوده باشند پس از باعث آن سخنبر
 تمام شهر انا بود خوابی کردی آخره حتی که حضرت ابراهیم در این تعلیل را با خبر رسانیده عرض کرده است شاید در ان شهر فقط
 ده استبار بوده باشند عرض عبارت مذکوره صاف لالت میکند برینکه حضرت ابراهیم را اصلا اطلاع بر حال
 مردم حاصل نبوده که در ان شهر حقیر استبار اند و نه از اراده خدا واقف بوده اند علاوه برین حضرت ابراهیم
 در عبارت مذکوره فرموده که من خاک و خاکسترم پس اگر فقره مرقومه شخصی استلال کند برینکه انجبات نسبت بطرز قوم ان
 ندانند و نه عالم الغیب بوده اند و نیز پیچیدگی و سوابق آن از یاد ریاض صاحب بجز تاویل تبدیل معنی ظاهری امری دیگر است حکام
 نخواهد شد فعلی هذا السؤال اگر چه انا اهل اسلام هم معانی حقیقیه بعضی آیات احادیث را مراد بگیرند که آن معانی خلاف
 ظاهر بوده باشند پس ریاض صاحب میگردانند که ام مقام انکار و اعتراض ترجمه قولی ثبات
 علامت چهارم نیست که در کلام انبیا طرفی نبوده باشد بحال یافت باید کرد که در محمد صلی الله علیه و آله و سلم طرفی

طرفداری بود و یا نبود محمد خود را رسول الله از همه انبیاء افضل قرار داد چنانچه این سخن اهل اسلام مشهور است
 لَوْلَا اَنْبِيَا خَلَقْنَا لَفَلَاكٌ اَعْمٰی اگر نبود تو ای محمد پیدا نکردی زمین و آسمان را و در حدیث محمد صلی الله
 علیه و آله فرموده است اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى یعنی اول هر چه پدید آورد الله تعالی نور را پس چنانچه محمد
 خود را در بر ام فضیلت داده است همچنان الحال می یافت می کنیم که بر او عیسی مسیح که ام فضیلت داده بود
 اولی خبر پیدایش محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نبی او در خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه او مبعور نبوده
 محمد سزا دیکر انسانات از پدر پیدایش کرد مادر عیسی مسیح باکره بود و از قدرت روح القدس او حامله با
 شد و هم چنین بی پدر پیدایش محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا هفتاد و نهم سال دنیا داری تجارت اوقات خود میسر
 بعد از آن وی خود را بنی الله قرار داد و لیکن از تولد شدن عزیز الله ستماره بنامان شد آنکه خبرش در
 توریت بوده و همان ستماره از شرقی بهمانی مجوسیان کرد و بعد دوازده سالگی از عالمان و فضلا
 دین سخنهای سب نمود تا اینکه آنها در حیرت آمدند و در عمری سال بحضور مجامع از آسمان صدا آمد که این
 فرزند عزیز است که من از وی راضی هستم محمد خود اقرار کرد که من طاققت کرامات نیست مگر کرامات
 عیسی مسیح پیشتر از آنکه تا سالهای بسیار جنگ نموده که با قتل بنویسند مگر کلمه الله کسی قتل نکرد بلکه
 برگاه شاکر و آن اهلان شمشیر خود استند آنوقت می ایستاد با بگفت ده گفت که من برای بگفت کسی را
 بگفت برای آن جان خود در کفار و بعضی بسیار کسان آمده ام بان می چند میت را زنده کرده و بوقت
 صدق شدن ای قاتلان جان دیندار کرد که انی پدر این گناه را بر آنها ثابت کن چرا که آنها می دانند
 که چه میکنند محمد شمشیر را کلمه پشت قرار داد و خداوند عیسی محبت خدا را سب بجات مقرر کرد و پیشتر
 محمد چهارده مکر عزرا الله برای خلق این جان در اکتفا ره داد محمد در قبر افتاد و پیشتر پیشروی نکردی بر سوم
 از قبر زنده شده برخواست و بعد هفتاد و نهم روز بالای آسمان رفت اکنون برای کنه کار آن شفا عت می کند در
 قیامت بی نظافت کن جهان خواهد آید ای مسلمانان جزوتان منصفی کنید که فضیلت است **جواب**

حق سہماں از جناب سالنامہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحیح اور طرفداری نفسانیت کا ہی صادر شدہ

زیرا کہ اپنی آنجناب حق خود یا در حق دیگران ارشاد فرمودہ ہے کہ مطابقت حق مصلوب ارشاد فرمودہ ہے صحیح
 منصفہ انظار حق مصلوب طرفداری نفسانیت منصفہ باجملہ چنانچہ جناب سالنامہ کلمات فضیلت برادر
 خود کہ از جناب جدا ہفتضای و اکتا بیعہ در یک کجھڈت باظہار آن امور بودہ ارشاد فرمودہ ہے
 حضرت عیسیٰ ہم در بارہ خود بنا بر نقل نصاریٰ بسیار امور فضیلت ارشاد فرمودہ چنانچہ در فصل سابع عشر مذکور ہے
 و الا ان مجد فی انشا ابہ بالجد الذی کان لی عندک من قبل کم ان لعالم و در مقام دیگر ارشاد فرمایند انک
 اجبتی قبل انشاء العالم و در بیان فصل دوم و از حضرت برہم ارشاد فرمایند امین امین اللہ التی قبل ان یکن
 ابراہیم پس اگر این کلمات شمال آن کہ در مقام بسیار در بیان تحمیل ارشدہ ہے مثل طرفداری نفسانیت
 کلمات جناب سالنامہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ہر کجھڈ طرفداری نباید دہست الا ما ہو عذرہ فهو عذرنا خلاصہ
 بشہادت حضرت عیسیٰ بگوای حضرت عیسیٰ دین فضیلت پذیر ثابت ہے اگر آنجناب ہم فضیلت خود را
 مطابق آن ظاہر فرماید چہ کجھڈن ان عالیجناب صیت در باب سوم نخل تھی بزبان حضرت عیسیٰ ہر قوم آ
 من شمارا از ہر قوم باب غسل سید ہم اما انکار پس می آید از من تو ان ترست چنانکہ من لائق ہر دین غلطی و
 نستم و شمارا بوجہ القدس آتش غسل خواهد داد انقوی این عبارت متضمن ہے بر بشارت پیغمبر کہ بعد عیسیٰ
 خواهد آمد و از ایشان بہتر و برتر خواهد بود و صحیح پیغمبر بعد از حضرت عیسیٰ ہر قوم پیغمبر مبعوث کردیدہ و تعزیر و
 تادیب بآتش ہم در شریعت آنجناب بسزای بعضی کما بان فرمودہ ہے بشارت مذکورہ لالت میکند بر
 آنجناب از حضرت عیسیٰ فصل دوم و ہر گاہ فضیلت آنجناب از حضرت عیسیٰ منشا برہی از جناب
 نصاریٰ ہے ثابت کردہ بار از گفتن انیکہ آنجناب از دیگر پیغمبران افضل بودہ اند جز انحراف اعوجاج
 خواہند کرد زیرا کہ انہو کہ نصاریٰ میدہ حضرت عیسیٰ کہ تبار ایشان میفہمند علاوہ برین خود حضرت عیسیٰ جناب
 سالنامہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را با بقا نہیں جہان در نخل او فرمودہ اند پس با وجود این شہادت عیسوی ہر

باز در فضیلت آن جناب کدام مقام شتابه باقیماند در آنجمله و حاتم قوم است یک بسیار با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که
 رئیس ایجهان میاید و درین حصه ندارد و انتمی این عبارت هم متضمن است بر بشارت صریح جناب سالتاب صلی
 علیه السلام و فخر خاتمه اش اشاره است بطرف نسخ شریعت سابقه که جناب سالتاب از او واقع نموده
 در مقام دیگر در آنجمله کورین مسطور است لکن بشارت میگویم که شمار معنیست که من بروم و اگر بروم از من
 بترد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نیز و شما خواهم فرستاد و او چون بیاید بهاینا از کبکاه و صدق انصاف
 لازم خواهد ساخت کبکاه زیرا که برین ایمان نمی آید بصدق بیک که بترد بر خود میرود و شمار دیگری نیست
 با انصاف زیرا که برین این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما میگویم لکن حال آنست که
 متحمل شد اما چون بعضی روح راستی پیدا و شمار ایتمی راستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن
 نخواهد گفت بلکه بر اینچنین خواهد گفت و شمار را باینده خبر خواهد داد و او را جلال خواهد داد که او آنچه از ان
 خواهد یافت و شمار خبر خواهد داد و هر آنچه پدر و از ان منست این سبب گفتیم که آنچه از ان منست نخواهد یافت
 و شمار خبر خواهد داد و انتمی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت این مطابق این آیات است که در قرآن
 مجید آمده و در سابق مذکور کرده و ما باین طریق **عَنْ طُورِ الْإِنشَاءِ** **هُوَ الْوَحْيُ الْوَحْيُ الْقَطْمُ تَرْتِزُ عِبَادَ**
 مذکور این عبارت آنجمله است بر فضیلت جناب سالتاب هر آنکه غالب آید بجایه سفید طلسم نیست
 و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام می نزدیک خود و نزدیکان او قرار خواهم نمود و ای غیر فلک من
 العبارات این امور که از یاد ریاضت صاحب در شده که صرف اخیر حدیث لولا که ما خلقت الافلاک او بجز
 حرف اخیر لفظ لولا که السکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ زین با زبده ساخته حال آنکه در حدیث مسطور
 لفظ ارض کوزیت ترجمه لفظ افلاک با سمان کرده حال آنکه این ترجمه فلک است افلاک این مقام مضحک است
 فهم دشوار است علاوه بر این اعراب حدیث **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** و با خطا کرده است اول آنکه لفظ اول
 بنصب و آن نقل کرده است با وجود اینکه حرف کوزیم معوم است دوم آنکه لفظ خلق را معوم الاخذ ذکر فرموده

حالا که مفتوح الاحزاب با فادری پس چنانکه در مقام آنچه یاد رصیاحب مقدمه اثبات مفضولیت حضرت
سید المرسلین تعجب بسیار کشید از آنکه در حقیقت اعراض است بر حضرت عیسی چرا که انهد و جناب اقر
با فضیلت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند چنانچه پیشتر مذکور شد پس از اطاعت پیمبران در دست
شدن چنین امور را ذکر کردن که از باعث آن اعراض از ایشان وارد شود این امر از یاد رصیاحب بعید است
افاده عیسی آنی اولی خبر بدش محمد اله دروغ صریح است بشانه نامی آنجناب بکثرت در مجلس غیره وارد
شده چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار از ورود بشارت مصطفوی نبود
سراسر بی نظافت فادری فادری مگر خبر بدش عیسی صیح اگر یاد رصیاحب بین کلام است که عیسی
بتفصیل نام نام کلام هر پیغمبری که مستغنی بشارت عیسوی بوده باشد مذکور فرماید تا حقیقت که کلام
معلوم شود وانی که ذلک فادری فادری مگر یاد رصیاحب با کرده بود آن ای یاد رصیاحب اگر این امر بین با فضیلت
که هیچ فضیلت بر آن غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بهتر از حضرت عیسی نفی می که ایشان را پذیرفته
نه مادر حضرت عیسی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از
تمام خلق که شما قائل آن هستید ظاهر گردید علاوه برین هرگز والد حضرت عیسی قدرت روح القدس حاصل نشده بلکه
از قدرت خدا حاصل گردیده بود پس دعوی مذکور با دلیل مقبول ثابت گنید اگر احیاناً امر مذکور درست است پس
نصاری حضرت عیسی را روح القدس چرا نمیکویند چه سیر خدا گفتن قائل با قانیم ننگه شدن چیست اینهم طرفه امر است
که در خدا و حضرت عیسی بقدر هم علاقه نباشد و باز ایشان پیشتر شمار کرده شوند فادری فادری محمد صلی الله
و آله و سلم هر چهل سال آن حصول نبوت در سن کوچکی سنای حقیقت نبوت نیست پس آن طعن کردن بچوب
و تلذذ روح حضرت موسی هم نظر ز یاد رصیاحب بر سبیل طعن میتوان گفت که تادم مدید جناب ایشان عمر خود را
در دنیا داری که همیشه بسر کردید بعد از آن خود را نبی الله قرار دادند فاما جوابه فوجا بنا در تورات
نیز کورست سوم بیوسه گمان کلمه بد پوزن خود شیر که گاهین بن بومی نمود انگاه ای کلامه ایست میان

بیابان و اگر دو خود بترو یک حوریب کوه خدا اندک آنوقت فرشته یواہ از ہریم پارہ در شعلہ
 آتش بروی ظاہر کردید الخ بلکہ در تورات مرقوم است کہ حضرت موسی قبل از نبوت خود ہم کرد
 اند و از جناب کتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گاہی چنین امری صادر نشدہ پس اگر مخالفین از
 یہ گذر امر مذکورین کنند و بگویند کہ این امر از ایشان پس از نبوت منافی نبوت صادر شدہ است پر
 نصاری خویش چه خواهند او در کتاب مذکور در باب دوم مرقوم است و در این روز چہمین شد کہ
 ہر گاہ موسی بزرگ شد وی بیرون نزد برادران رفت و مشقتہای ایشان را دید و مشاهده کرد
 کہ شخصی مصری را کہ از برادرش بودہ میزند بنزد وی از طرف و طرف نگاه کرد و دید کہ بچگونگی
 نگاه وی آنروز مصری گشت و در یک پہنان کرد ہر گاہ آنروز دوم برون رفت دید کہ دو
 عبرانی با ہم مناخہ می کنند نگاه وی آن کس کہ رزاق بودہ گفت کہ تو با خود را چہ میزنی
 او گفت کہ کہ ام کس ابراہیم منصف مقرر کردہ آیا تو سخوامی کہ چنانچہ آنروز مصری را کشی مریم
 بخشی آنوقت موسی رسید گفت کہ یقین این کاش کردید ہر گاہ فرعون این باشندہ خواست کہ
 موسی را آل کنند لکن موسی از حضور سخن کر حجت در ولایت مدین رفت و نزدیک جامی ساکن
 اختیار کرد و گاہین این ہفت دختر بودہ آنها اندک مشغول آب کشی کردیدند و سبوح را بر کرد
 تا کہ کلمہ پدر خود را آب خوراندند گاہ شبانان آمدہ آنها را از انجا راندند لکن کسی بیستادہ رہائی انداخت
 زد و گاہ آنها را سربس نو و ہر گاہ آنها زور عوالم خود آمدند وی پرسیدہ روز شہا چطور و معاہبت کرد
 آنها گفتند شخصی این مصر را از دست ہشانان محافظت کرد و برای ما ہر قدر کہ کافی بودہ آب کشید و گاہ
 خوراندہ می از دختران خود گفت کہ آمدند کجاست شما و چرا کہ داشتہ اند پیرا بطلبیدہ ان خور و آنوقت
 بیرون نماند شخص ہی کہ در وی دختر خود حضور را موسی او از ان فرزند ہی انجید و نام پیرا جبرئیل
 گذشت چرا کہ وی گفت کہ من ملک اجنبی مسافر بودم بعد از چہمین شد کہ پادشاہ مصر حال نمود الخ

عرض اخبارات قومیه و طایفه‌ها که حضرت موسی از انوار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن خود پس از
ایشان نمودند و بسیار نمودند و اندک ما بودند و بعد از این مقام بودند تا عن جانب سید الانام قطع نظر
از این پیشتر معلوم کردی که بگوای حضرت محیی الشهادت حضرت عیسی فضیلت جناب سید انام صلی الله علیه
و آله و سلم است پس هرگز که گفتگو کردن در حقیقت کذب است اینها می گویند است افاده باوری لکن تولد عزیر
چنانچه پادری صاحب پند عاوی می کنند و پروای انکار می و غیر هم نمی نمایند چنین هم میگویم که بوقت
ولادت جناب سید انام صلی الله علیه و آله و سلم این معجزات واقع شد که تشکله فارس کن از صد سال
بوده خاموش کرد و در و طاق کسری شکسته بود بعد از آن هر سنگی چون شجره در بار رسول افتد کفینه
بر آن جناب سلام کرد و در کنان صبح بیوی ابشارت آن جناب او که وی سندان شد و با وجود اینکه جناب
ای بود و اند چنان ز دلائل قاطعه نشان بان تطبیق غیره بعض حکا و علامه صورت عالم را ثابت فرمود
که چون جواب از ایشان سزا تمام نشد و بهود و فرق منکرین باوله و بر این تیه در هر مقدمه سالت میفرمود
و بر و سبانه علمای رضاری را ملزم و محجوج نمودند حتی که سوای مصاحبه کردن و لغو مری آن جناب
بسیار از آنها ممکن نشد چنین شریعت قویه امقر فرمود که از همه شریعت باهنر و کمال است ال غیر ذلک
با بحج که رضاری انکار امور مذکور خواهند کرد و تدبیر کارشان بیان کرد خواهد شد که ایشان تدبیر انکار
خواهند نمود. لکن عرض میگویم پادری صاحب حق حضرت عیسی از کرده اند و آنها را اصلا مسلم ندانند پس
لازم است که پادری صاحب و آنکه قاطعه امور مذکور در اثبات نمایند افاده عیسائی و در عمری سال پنجم
اگر ماجرای آمدن این صبیح اوفقی میجویر علمای یهود و قرین انکار حضرت عیسی میوند پس لایثبات امر
مذکور بر عهد پادری صاحب است چه لازم است تا نیا انرا با تصریح او از مذکور آمده باشد پس انرا بران حضرت
عیسی فرزند صلی الله علیه و آله و سلم است تمام مضحکه است بر آن حق سبحانه و تعالی که از نسبت لو از دم آن منزه است کجا
قاطعه می این را بر این زمین و کی نماید از قطع اشقی که نمی آید سبحان الله و وجود محال بودن این امر جناب

جناب باری عزیمت پانچپان ضاری بخلاف عقل شعور و شعوی این امر نمایند که حضرت عیسی مسیح بوده اند
ان نه اشئی عجیب غریب اگر رضاری ازین بگذرانند پانچپان ضاری میگویند که آنجناب را شکم فرماید و در پدید
شده بود پس باید که بطلانی اولی حضرت آدم را پیشتر بگویند که برای شان نه پدر بوده و نه مادر اگر ازین مکر
ایشان از فرزند خدا میگویند که در این ایشان اطلاق این افتخار است بسیار است عبارت توست و غیر معلوم
میشود که پس از خدا بگردد پس چرا رضاری حضرت عیسی فقط پیشتر میگویند و نمیگویند پس از آنکه
با وجود این احسان پدرشان از بقوم رهمنی خواهند در باب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم
هرگاه پیداشدن مردم بر زمین بسیار شد و از آنها دختران متولد شدند پس از خدا دختران را میسازد
دیدند که آنها خوب صورت اند پس از آنکه دخترها هر کس که پسند نمود از وی شادی که خدا را بر وی
و حضرت او در روز ثامن عشرین میفرمایند قریباً نهار آمد و بهم در بریت مذکور است چاره و محرم
شما بجای پس از پناه خدای خود دیدار این طاهر میشود که بوند کورین منزله بسیارند و نه بود و اشپس
رضاری اولاد و بنات آنها را که بگزید اولاد و بنات خدا شدند میگویند و از غضب خدا علی شان میبرند
تو علی نه انقبالی رضاری با بیکه تمام حوارین را پس از خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشانرا پسندید که از دنیا
در فصل ششم این معنی مرقوم است انی صاعدالی ابی الذی هو ابونکم و الی الذی هو الیکم و الی الذی هو
بیشتر که من معبودم و میرم بسوی پدر خود که پدر شما هم هست بسوی از خود که از شما هم هست و چون از
لطیف و عبارت مذکوره صاف معلوم میشود که مراد در این مقامات از لفظ این معنی مخفی است و بویست
نصاری اجم باید که مطابق آن قرار و عقد نمایند افاذه پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود را
هرگز جناب سائب عملی الله علیه و آله و سلم در هیچ کلامی اقرار این امر ننموده اند که در میان شما که است
و هر چه یاد در صحیح در مقدمه پیشتر نوشته اند جو اینها همانند کور شدنی شمار بودن که از اوقات حضرت عیسی
یعنی حقیقی اینیکه نزد جمیع مصنفین باطل و عطل است بلکه نزد خود پادری صاحب هم باطل خواهد بود پس امر مذکور

را که کد آن شخص ثابت می‌تواند نمود مگر آنکه کی را هم از سحرات حضرت عیسی اگر با درضیاحین حسین مقامات بلحاظ
 اشکاف فرق بشکریں بدرجه ثبوت میرسانند عقلانجات عیاضند زیرا که ذکر کردن عوی
 بیدلیل رایج عقلی سپند نیکند افاده عیسائی محو تا سالهای بسیار آن جناب عقلانجات ماب صلی الله علیه
 و سلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین به وجود راقیل کردند پس این امر نصاری را که نام مقام
 پنج هست مگر در باطن نصاری جنبه اراذل شرک و کفر و آن کسان هستند که برعم نشان قاتلان عیسوی
 بوده اند بلکه اگر صاحبان صاحب دین و محب صمیمی حضرت عیسی بودند پس بیابانیت که ازین امر خلی
 خوشنود میکردیدند و احسان مندا آن جناب میشدند که آنحضرت معاندین بن را خوار و دلیل فرمود
 تو یا قصاص من حضرت عیسی گرفتند اگر امر مذکور با ما بطعن می نمود پس بیاید که حضرت موسی طهر
 گشته که قطع نظر از ایماح حروب عظیمه و مقالات کثیره از امت خود آن جناب هزارها آدمیان را قتل
 فرموده اند چنانچه در تورت مذکور است پس موسی بر در لشکر گاه پستاده شد و گفت هر که برای یهواه
 بود عوی بجانب من آید اندم تر روی همگی بتی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهواه خدای
 اسرائیل چنین گفته است که هر مردار شما شمشیر خود را بگوازند و از یک تا در دیگر لشکر گاه رود غارت
 گند هر مردار شما برادر خود را دوست خود را و قریب در قتل کند و موسی چنانچه بتی لاوی را امر کرد ایشان
 همچنان کردند پس از روز از قوم قریب هزار مرد کشته شدند نهی ترجمه بار دنا نقله با جمله حضرت عیسی بشاک
 بجملة بشارات جناب سید کائنات تصریح فرموده اند باینکه لشکر کس غالب خواهد آمد بصحای آهنی حکمرانی خواهد
 از این خبر بجهت اشارت بجای الشیف پس فضیلت امر مذکور کدام جای شسته باه در مصلح
 ثانی بروت یحار سول بجملی مرقوم است هر کس غالب آید و ما انجام عمل مرا نگاه دارد و بر اذقتار بر
 قبائل خرم و او که بر اینها بصحای آهنی حکمرانی خواهد کرد که چون کوزهای کلی خورد میشوند تو بشکری بن از خود
 یافت نام من از دستاره نخری خواهم داد و نهی افاده باوری مگر کله کسری با قتل نکرد و حقیقت است

اینست پس مخالفت آنجناب از طرف حضرت داؤد و حضرت موسی لازم می آید که آنحضرت را برای ترویج و گسترش
 دین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسی از امر مذکور اعراض فرمودند پس چه پادری صاحب جان نجاب
 را بیان خواهند فرمود همان عجز را هم از جانب جناب سالتماگت است علاوه برین هرگاه حضرت عیسی با عترت
 پادری صاحب کسی انگشته اند پس در نشان اجتناب لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل
 سلطنت و حکومت جنگها کرده جان صد ها هزار را بمرض تلف می آرند و عطا و نصیحت نمایند و از مخالفت
 حضرت عیسی از در فایده پادری بلکه برای اوج جان و در کفاره بعضی بسیار کسان را غلط محسوس است
 این کلام حضرت عیسی که فرموده اند و آنجناب بصلوات و مقبول نشسته اند غلط نمی بود و نصاری است بلکه
 آنجناب بیعت جبرئیل زنده و سلامت بر همان با مرتبت حلیل تشریف برده اند و بصورت آنجناب حقیقتاً
 شخصی که در متصوکر دانیده که ویرا بود بردار کشید و چگونه این فرموده باشد لکن پیشتر آنست که آنجناب خبر داده
 باینکه حیات شریفشان تا بیامت باقی خواهند ماند پس آنتمه خبر را را بگذرد در روح ایشان فرموده اند العیاذ بالله
 من لک در کتب مسند صحیح است که تا سنان پیغمبر هم مردگان زنده کرده اند چه آنجناب پس از حیات رسالت هم آن
 حضرت عیسی ممنوع است و اینکه فایده فرموده که برای قائلان خود امید عا کروم پس اگر چنین عا کردن فرمایند
 و خلاف آن امر بد لازم می آید که العیاذ بالله از حضرت داؤد و کناه صادر شده باشد که ایشان چنین عا کرده اند
 حاکم بارت بالذین یظلمون فی قائل الذین یقاتلون فی سبیل الله و ترسا و تم لمعونتی اسئل سفار و الذین یظلمون
 قطع نظر ازین اگر امید عای حضرت عیسی که پادری صاحب فرموده اند در درگاه جناب باری مقبول نشده پس
 پادری صاحب قیامت این را تصور فرمایند و اگر مقبول کرده است پس چرا پادری صاحب قائلان حضرت عیسی را بد
 پیشتر ندیدیم که بد عای حضرت عیسی آنها که از خطای دیگران صاف گشته اند با جمله هرگاه حضرت عیسی زنده بوده اند پس
 معنی عا کردن چیست تا زین عا کردن که صاف معلوم میشود که خدا از آنجناب صاحب بوده است نزد حضرت جمال و آنجناب
 متوجه بوده و عا بطلان معنی آن نصاری صحیح شق و علاوه برین اکنون از پادری صاحب پرسیم که برغم آن قائلان عیسی

نفس الامر قصیر را ندانند بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی زار نمی بود که نتواند با ایشان از بعضی امور
 داده اند و بر تقدیر ثانی پس حق نشان حضرت عیسی که نام حاجت عا کردن بود و اگر حضرت عیسی المعیا و با
 خدا را عالم الغیب نمیدانستند که به بقصوری آنها و تقالی را آگاه کردند با معانی امدان پروردگار
 عا در اطالم میفهمیدند و این گمان داشتند که بغیر از دعای آنجناب ضروریان بقصوان نظم و عدل
 عذاب نازل خواهد نمود افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر اکتیبه همیشه بکمر نواز این
 کلید بهشت را حضرت عیسی با آنجناب نجات فرموده بودند پس طعن کردن بر آنجناب بی جهت و اگر
 اینکه آنجناب برای معانت ترویج دین جهاد بسیف نموده پادری صاحب میفرمانند که ایشان شمشیر
 کلید بهشت قرار داده اند پس حق حضرت موسی حضرت داود نیز گویند که ایشان شمشیر اکتیبه
 قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جهاد بسیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز بطریق محبت خدا را
 گویمت عقادات فاسده باشد سبب نجات مقرر کرده بلکه آنجناب پیغمبر و پیغمبران عقاد و خدا
 حق تعالی را مع عقاد حقیقت جمع ضروریات من حق البشیر نجات قرار داده اند پس کلام پادری
 ساقط از معرض اعتبار است افاده پادری مگر عزیر الله در حق صریح است مگر حضرت عیسی که کفار
 بیچکس جان خود را نداده اند و مقتول و مصلوب نشده چنانچه دستی و اگر احیاناً قتل هم میشدند
 پس چنانچه نصیحت حضرت باهل حضرت موسی عیزه که بیمار شده مرده اند کشته کشته نسبت به قول
 ثابت نمیتواند شدیم چنین نصیحت حضرت عیسی هم بر جناب سید المرسلین بنا بر آنکه گویا ثابت
 علاوه برین عقلا اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدارند حتی که در مقام حفاظت شان
 جان خود را عرض تلف می زنند با وجود این در جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بر شهادت فرزند
 عزیز خود جناب سید الشهدا علیه السلام و المثار صنی شدند و ایشان را در راه خدا برای بخشش خود کجای
 دادند چنانچه آنجناب مع خویش و شایسته با صاحب جان شایسته عیال و طفل خود در سال ششصد و هشتاد و نه

زمین کر بلا بدرجه شهادت فائز کرد بدین حدیث بن ابراهیم فضیلت جناب سالتمک صلی الله علیه و آله و سلم با بستان
 افتاده پادری محمد علی علیه السلام در قبور اگر سرچشم این فقره را از رکن در حق نوشته پیش آنکه این سخن
 در حق حضرت موسی علیه السلام بگویند گفت که موسی در قبر افتاده است یا ابراهیم در قبر افتاده است
 غیر لک بلکه در حق حضرت عیسی علیه السلام گفت که عیسی زمین فن شده تا سه روز زیر خاک افتاده تا ندیدیم
 که چگونه پادری صاحبین فقرات را نوشته در حق فیاض را متوجه نمودند و خیال این از فقره مذکور
 معلوم نصاری غیر هم جمیع انبیا یک موت با ایشان عارض شد در زمین نون شده اند حتی که حضرت
 هم پس از شش ماه چه فائده با بگذرد چون چند روز زمین هیچ منافات از نبوت ندارد و روح مقدر
 آنجناب که همراه جمیع ارواح عدسه انبیا تمام بندهای الهی است و اینکه در حق حضرت عیسی فائده فرمود
 که پیشوایندگی و رسوم از قبر نه پس از حصول موت و فساد از زمانه برای حضرت عیسی است پس
 زنده گردیدن بر رسوم که متصرف برست بنا و اهل علی اهل است هرگاه که بر عجم پادری موت با آنجناب
 تا پیش از این از پیشوایندگی گفتن میوه است بی گران سلام که ایشان از حقوق موت نکور بر این
 ایشان از پیشوایندگی بگویند بجا است تا بعد از چهار روز حق حضرت عیسی است آنکه در کلام پادری است
 اینهم در حقیقت باطل است پس ایشان را چه بود پادری صاحبین هم و واجب است که موافق عقاید حق ما روزیکه
 مردم که آن کردند که حضرت عیسی بر در آید شد نه همان روز آنحضرت خواهد ایشان همراه حضرت جبرئیل
 بر همان تشریف برده و احوال را حفظ نماید که اهل اسلام آنچه در حدیث پادری حضرت عیسی است و چه در
 تعظیم و توقیرشان میکنند که ایشان را که در سره از مصیبتین می انگارند و اسناد چنین امور است
 و عقارت که بود آنجناب اگر قفا کرده چهار بار بار بر سر آنحضرت بصورت تاج لفسب کردند و اولت
 هانت برسم رسانند بجان ایشان بنه نمانند بر خلاف فعلی که درین امور و آنها نمانند بل و تحمیر حضرت
 بکنند از اینها بمانند تا آنکه فائده فرمود که چون با کسی کاران شفاعت میکنند پس هرگاه

پنجاب بزعم نضادی خود خد هستند پس کم احتیاج این شفاعت است علاوه برین با فرعون
 نضادی آنحضرت کفار خلق شده اند و برای بخشششان گشته گشته پس این شهادت و انقدر
 نصیب محنت آنجناب تمام میباید و در امکان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقیماند را بعد اینکه
 یادری صاحب فادو فرموده اند که در روز قیامت برای نضاد کردن جهان خواهد آمد پس این فادو
 هم محل بحث است زیرا که یوسف لفظ پوری صاحب انگریزی که راقم الحروف هم درین دار السلطنت
 زیارت جمال الکمالشان سماعت مقرر لطیف بیان شریف ایشان بگوش خود نموده این را ارشاد
 میفرمودند که از خواب اینیال چنین بجا بر شوید که در زوال اجلال حضرت عیسی فقط عرصه چهارده سال
 باقی مانده است و مشهور فرمودست که بسیاحت و جامعیت شان هیچ پوری در قوم نضادی هم نرسیده
 پس اکنون از یادری خود مخاطب شده میپرسم که حالیا ارشادتان در عقیده چیست یا در آمدن
 قیامت هم فقط عرصه چهارده سال باقی مانده یاد و مرتبه حضرت عیسی من اینوز زوال اجلال خود منور خواهند
 و این تحقیق عجیب پوری مذکور که معروض شد نزد شاهی است با بطل غایت حقیقت آنست که کتاب ارشاد
پیغمبر صاحب العصر و الزمان علیه السلام که خدا ایشان را در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمانی بخشید در میان
 سن آنجناب بدله و بر این قوه حقیقت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین بحث گفتگو نمودند
 و در عبارت مرقومه انجیلیه این فقره که اول ستاره سحری خواهم داد حضرت عیسی بشارت
 بها پنجاب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را از نظر باغاب کرده است
 و پیش از قیامت وقت حصول مصلحت الهی هر چه کار خواهند شد بید سبب حق انجلی عیسی به تمام خلق با
 هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشریف فرمائند نیست سرشان بکار خواهند کرد پس
 فضیلت جناب کتاب علی علیه السلام در آمدن کوریم بر حضرت عیسی ثابت است زیرا که در آمدن کوریم بر سر
 که خدا ایشان را بخشید است همان فضیلت نایب مغیر را عنایت کرد و با بطل هر چه بر سر ایشان است
 فصلی

حق سبحانه و تعالی عطا فرموده آن فضیلت با پیغمبر را ایمانی را از زمان ثمان بدرجه کمال عمارت نمود
پس ازین بگذریم همان جناب با فضیلت حاصل است افاده باوری پس ای مثلانان خودتان
مستغنی کنید از آنچه پادشاه صاحب از بگذر اوصاف میگوئیم که فضیلت جناب سالکتاب صلی الله
علیه و آله و سلم را حاصل است زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی اقرار با فضیلت آنجناب کرده اند
علاوه برین خود اوصاف کنید که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان وحدانیت حق تعالی مندی
و تحقیر کفار و مشرکین است شگنی در عهد آنجناب شده است که حضرت عیسی غیره انبیا را میسر آورده
و شریعتیکه بواسطت آنجناب مقرر شده کدام کس چنین احکام شرعیه مخلوق رسانیده و هر چه از او
و مواعظ و نصائح از آنجناب از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر بجز آنیکه از آنجناب
شده از کدام پیغمبر صادر گردیده و چنانکه شایسته های آنجناب در کتب سابق و آرد شده آنجناب
بشارت ها در حق کدام کس آرد گشته و کدام شخص از پیغمبران و راسی آنجناب خاتم النبیین شده است
که کدام کس چنین ادعا کرده و سوای آنجناب احکام شریعت کدام شخص منسوخ شده و خاتم النبیین بودن
آنجناب با وجود اینکه در نجات مدیده بگذر او دو صد سال با این بدید هیچ منافی امر مذکور ظاهر نشود
هیچ پیغمبری الی الان بهم نرسید و با وجود اینکه در کتب سماوی و اهل کتاب در بشارت های آنجناب
چنین امر صریح است که از ان ظاهر میشود که دین آنجناب ابد باقی خواهد ماند لیاقت نگار ندارد
با جمله حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تقرر یافته و نسبت شگنی و ترویج
دین بردست آنحضرت واقع شده پس در فضیلت جناب سالت نباه صلی الله علیه و آله و سلم کدام مقام شایسته
لکن تعصب و اعتساف و اعلا جی قطع نظر ازین بر گاه نصاری فضیلت حضرت عیسی از کفرین ثمان قابل معقده
شده پس اگر ما هم از فرعون جناب سالت کتاب بجا آنیکه حقیقت نبوت آنجناب مطابق بشارت آنجناب
است آنحضرت را افضل مخلوق دانستیم پس بطعن و اغراض کن بر اوست **مجموعه قول نبی شایسته**

پنجم نشانی نبی بر حق نیست که هر کلامی که الله تعالی معرفت انبیای شریفین فرموده بود از آن برخلاف نموی
 از قول خود از او دروغ نگویند چنانچه این نشانی سلامتی یکبار و پنجاه سال از زمانه موسی وقت شاهزاده
 برید انبیاست هرمانند که یکی مطابق دیگری خبر داد مگر صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست
 چرا که محمد صلی الله علیه و آله وسلم از کلام شریفین بسیار بر خلاف گفت که در حصه چهارم بیان خواهد شد
جواب سئوالات هر کز جناب سالتماب صلی الله علیه و آله وسلم در پنج سفری
 کذب کتب سابقه و انبیای سابقین نکرده اند و همه آنها را بر حق میدانند چنانچه در قرآن مجید هم آمده که
 مصحح است قال الله سبحانه و تعالی قل انما بالذکر انزل علینا و ما انزل علی ابناهم و اسمعیل و اسحق
 و یعقوب و الاکسباط و ما اوتی من عند ربی و اما انزلنا من ربهم لایفرقوا بین احد
 منهم و نحن لاهم مسلمون پس معلوم نیست که با درصاحب فتمیده اینچه حرفهای بیسرو پا
 تحریر میفرمایند و اگر نسخ بعضی حکام بزعم نا تمام شان مستلزم تکذیب است پس چرا در حق حضرت
 موسی نمیکویند که ایشان طریق حضرت یعقوب دروغ کرده اند زیرا که در ترتیب حضرت یعقوب
 جمع بین این دو کجاست دست بوده و حضرت موسی در تورات حرمت آنرا بیان فرموده اند علاوه برین
 بعضی حکام شریع سابقه که از جناب سالتماب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده استخوان آن شهبان
 حضرت عیسی است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی او گفت ازین سخن مرا باور کن
 وقتست که نه درین کوه و نه در اورشلیم بدرخواهید رسید و این اشارت بشارت تحویل قلمبه است
 از بیت المقدس بجانم که معجزه زاده اوست و ذکر کرده که در عهد کرامت همد جناب سید المرسلین
 شد پس اینجناب بر سر طعن کردن در حقیقت از کتاب طعن و بیست و پنج است در حق حضرت عیسی و اینکه
 با درصاحب افاده فرموده چنانچه این نشانی سلامتی یکبار و پنجاه سال از زمانه موسی وقت شاهزاده
 آن انبیا و رسول برآیند که بعد حضرت موسی مبعوث شده اند ظاهر از با درصاحب بتائید خدا

خدا لعن عود صادر شده است زیرا که از تخصیص کورثابت میشود که حضرت موسی و غیره انبیای سابقین در
احکام شرعی از بعد کمالت کرده اند تا هو جوا بعین تکلف الخلفه قنوجوا بعین جانب بیستای علی علیه
وآله و سلم تا انبیا آن امیرم که جمیع پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده اند در برابر موافق حضرت عمل کرده اند
و در هیچ قول و فعل مخالفت نشان ننموده غلط است زیرا که ما پیشرو ائمه کردیم که در تورات حرمت شتر
مروم است و حضرت عیسی آنرا حلال کرد و انبیا اندیم چنین علامه عیسی مخالفت موسی در مقدمه اکل گوشت
بر در شنبه کردند و حضرت عیسی وجود انکار فرمایند اما با وجود ایشان علی القیاس بهتادت حضرت عیسی علیه السلام
حضرت او در مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن میتان در خورن خیر مقدمه نموده اند پس کجا در
برابر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میتوان شد علاوه برین نصاری که اگر از اهل حق
انکار و اعراض است با وجودیکه در تورتیکمال شد حکم آن جایز و وارد شده و خنبر را که فی تکلف
نوشجان میفرمایند حالانکه در تورتیست آن تصریح است پس بیان نماید که در مقدمه مخالف حضرت
موسی هستند یا موافق نشان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها با خود را تابع حضرت موسی نمیدانند
و اهل اسلام اما اینکه در اربعین ختمان امر محرم خنبر بود که امر صحیح تابع و مطیع حضرت موسی
هستند از مخالفان نشان شما کردن چند ربعید از اوصاف و چه مرتبه قریب بقصیب اغتساف است اقامه
پادری چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله و سلم بعضی احکام علی
از احکام سابقه بیان فرمودند پس این صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت
عیسی در مقدمه تحلیل شتر غیره کذبیت لازم نمی آید پس این امر عیسی را که با در صحاب زین
مقامات کرده اند و رای فریب دن عجم دیگر هیچ فایده بران مترتب نیست در حقه چهارم هر چه
بیان نمایند و جواب آن عنقریب تفصیل میگویم خواهد شد **ترجمه قول فی شنبات**
مخصی چهارم اکنون انشاء الله بیان خواهیم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن

و حدیث مندرج اند از کتابهای پیشین هیچ ابر خلاف اندانیا که هر یک کتاب سابق قلم را جائز داشتند و
 علی بزرگبری گوید که در حدیثی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کلامهای پیشین را جائز نگذاشت لکن صرف قضا
 جائز داشته است سابقه خدا را حقیقتاً بطل نمود در کتابهای انبیاء و زبور و انجیل متعدد است عیسی ای نبی
 جهان مجسم گشته کفار را دیدن و گشتن سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است که محمد صلی الله
 علیه و آله انکار انبیا را ننمود و چنانکه در تورات و انجیل متعدد منسوخ شده است که سواهی بگردد در حدیث
 وی شادی بید کردنش است بر خلاف آن در قرآن مرقوم است که محمد را اجازت بسیار شاد و با
 که خدائی بوده و هر یک سبب نماند از چهار شادی که خدائی حکم است و خدا از معرفت هیچ نبی کاری ننموده
 است که نسل آدم از سبب اعمال خود نجات خواهند یافت مگر یکی خبر داده اند که از کفار شدند پس آنچه
 و از ایمان آوردن وی از گناه و از شیطان از جهنم نجات خواهد شد و بر همین سخن آن وقت آدم بر نبی که مقبول
 ایمان آورده بمواریه نجات یافته اند و تا آخری نجات خواهند یافت که محمد صلی الله علیه و آله و سلم است
 بر خلاف آن فرموده است که کنکاران از اعمال خود عینی از روزه و نماز و حج و غیره نجات نخوا
 هت پس قتل محمد نجات بخشش خدا قرار نمیداد بلکه ادای این قرار بسیار بد ازین حرفها ثابت است
 محمد موافق قول سابق خدا بیان ننموده بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان چون
 منصفی این سخنها بکنید **جواب حتمات** است مذکوره و آیات دیگر ظاهر است
 است که مثل انبیای سابقین جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم گواهی کتب سابقه و انبیای
 ضعیف اند و اقرار و اعتراف آنهم که در هیچ کتاب الهی باطل دروغ نگردانید پس چنانکه شأن نسبت
 ابطال تکذیب کن عجب است که از حقیقت و صحت کبره و بی نصیبت او هر چه در نصیحت اشارات
 مخالف نصیحت جناب سالتاب است سابقه مذکور فرموده از ان اصلاً تکذیب کتب سابقه لازم نمی آید
 این تطویل باطل است که او را فرمودند و افاده در لکن قاضی را جائز داشته اند چنانچه احکام منسوخ تورات است

و غیره نزد نصاری قابلیت عمل ندارد و همین جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم هم بعد از حجیت نوریت
 در ایجاب خود فرموده اند که کتب سابقه با کلمه در کلام غیر مشهور حجیت از شمس چید در صحابه بی مقام تخریر فرموده بی علم
 مقصود است فادری دارد و کتابهای انبیاء در نور انجیل متحد است لهذا فادری که محمد صلی الله علیه و آله وسلم انکار ننموده سخنان
 نمود جواب و جوی اول این کتاب یک نصاری ترجمه ایشان را بعضی از طبایع آورده اند بود کتب الهیه
 نزله من انشائات نیست زیرا که پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر حج
 کرده اند پس این نیز در صحابه لازم است که اول از کتب الهیه نزله الیه است حضرت عیسی تمام امور نموده
 انابت نمایند بعد از آن جواب از اطلب ایند فرموده تا این کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی شکل
 است زیرا که در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی در فرموده است ما انما انسان کلکم با حق الازی
 سمع من الله و از گفتن اینکه من استادم و آن مرا بیان میکنم که از الله شنیده ام صاف ظاهر میشود که حضرت
 خود را الله نمیدانستند و علی هذا القیاس انجناب ارشاد نموده و بدهی حیات الابدان بیرون
 انک لو احد و حده که الحق الازی رسله یسوع اسیح از کلام ازین مخاطب هم صاف ظاهر میشود
 که انجناب قابل الوهیت خود بودند و خدا را از خود جدا و واحد یکسانند و خود را فقط نبی مرسل بشود
 علاوه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی چنین ارشاد کرده الی صاعدا الی الازی هو ابکم و
 الی الازی هو انکم از فقره اخیر این عبارت هم کاشمسی زابغه النهار ظاهر و آشکار میگردد که انجناب
 خود را الی که جوارین مخلوق مریوب میفهمید و مدعی الوهیت خود نبودند الی غیر ذلک من عبارات
 پس اگر حیانا از بعض عبارات انجیل غیر الوهیت انجناب ظاهر میشود باشد لاجرم تاویل این
 بحجیت ناقص و لاجب لازم است تا نشانی هر شخص عاقل میداند که هواییکه الوهیت و بی حضرت موسی
 و تمام نبی اسرائیل قابل بوده اند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم حجیت لطافت دهد و در
 مضمونی عجیب طرف است واقع میشود بی خودی دیگر است و حضرت عیسی از وی آید بنده زیرا که حضرت

موسی با عرف نصاری مقدم اند از حضرت عیسی در ان عهد آنحضرت موجود نبوده اند علاوه برین بچگاه حضرت
 موسی از یهواه عیسی تسبیح تقبیر فرموده اند و اگر آنقدر دوستی میبودند البته کاری که این چهارم از وی تقبیر
 می نمودند لای غیر ذلک من الوجوه البطله للامر المذکور پس هرگاه بزعم نصاری حضرت عیسی عی الوهیت خود
 بودند اگر بود ایشانرا معترض قتل آوردند پس بقصورتشان که امامانیکه خود در تورات حضرت موسی ای بود
 را حکم کرده بودند و شاید از همین جهت در دعائیکه پیشتر در کلام یادری بنانی حضرت عیسی گوشه انداخته
 ایشانرا بقصورت قرار داده العیاذ بالله من عقاب ذلک الامور کلهما باب سیر و هم اگر و شما کسی دعوی
 گنده نبوت یا خواطلب هر شود و شمار نشانی یا محزه نماید آن نشان پیچره که وی شمار نموده راست
 بر آید و وی شمارا گوید یا سید یا پیرو معبودان دیگر کنیم نمیشود یا اینکه شما ایشانرا شناخته آید و بندگی نشان
 بنامیم پس اگر سخن آن نبوت و خواب بیننده گوش نخواهید نهاد که یهواه خدای شما شمارا می آید
 تا دریافت نماید که شما یهواه خدای خود را بهیچل جان دوست میدارید یا شما را میباید که پیروی یهوا
 خدای خود بکنید از وی تبرسید و حکمهای را حفظ نمائید و سخن پر اگر درون نمید شما فقط بندگی می بکنید
 و از وی متعلق بمانید و آن نبی آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چرا که وی گفت که از یهواه خدای
 خود آنقدر اینکه شمارا از مصر بیرون بر آورد آنکه شمارا از قید خانه ربانی داد بر کشید بشبوی الی آخر ما ذکر
 پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بزعم نصاری عوی الوهیت خود و الوهیت روح القدس بودند
 و این معبودان برای یهواهی بودند که خدای را یهودا بواسطت حضرت موسی شناخته بودند پس اگر
 آنها حضرت عیسی اقل ساختند پس این امر قصورتشان چیست بلکه بزعم خود آنها اطاعت حضرت
 موسی علی دنیا و علیه السلام کردند را بنا بقبری و دیگر سیکویم که یادری صاحب بیان فرماید که حضرت
 عیسی از بنای یهودی خواسته جدا خدای خود میباشند یا اینکه ایشانرا امتجد با خدا میداند بر تقدیر اول
 از آدم شرک کفر قول که حضرت عیسی انک الواحد و حده الاله الحق که ت دروغ میشود و بر تقدیر ربانی

تالی نسبت ارسال خود که حضرت عیسی در عبارات کثیره انجیل که بجانب کرده اند و از ان جدا فی انجناب
از خدا ظاهر میشود آن عبارتها تمام باطل و عاقل میگردد و همین جناب بین تقدیر سپرد خدا باقی می ماند و جایجا
که خود را بنقطه این نافرموده اند آنهمه کلامها غلط میشود و ندیب نصاری نیز در مقدمه اقبیت عیسی ابوت
خدا در مقدمه قائم نشده از سر باطل میگردد و با حجه مقام تعجب است که نصاری خودشان که قائل بجنین امرو
فاسده که دیده عبارات انجیل ادو میگردانند و بناحق تهمت امرد کور بر جناب سالمتاب صلی الله
علیه و آله وسلم می نمایند خود را بدین غلبه تعصبیه و الاعتساف نامساوی در مقام جنای می پندارند و حساب
بفواصله چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفاره و سبب بخشش است و از همین امر صاف بر مردمان
انصاف ظاهر میشود که آنجناب خود پروردگار بخشنده و فائز بر تبه الوهیت بودند زیرا که ایشان خود
را کفاره ساخته خلق را بعرض مغفرت خدا در آورند قطع نظر ازین وجوب وجود و بقای ابدی لازم
الوهیت است پس تعجب است که با درصیاح با وجود دعای الوهیت حضرت عیسی چگونه سبب بخشش گردید
بجانب آنجناب زود انداختی که اگر کسی غیر سوا می پادری صاحب که پاسداری شان حسب عهده السام
نار ابر کوع منظور چنین خلط و خطب میگرد و ما ضرور در حق می میوشیم که در و غلور اعا فله نباشد بلکه جسم
لو از هم جسم انیمه خل عبوت نقائص است که مستلزم فقار و احتیاج است و همین از مخلوقات خود
مجا و مضطر شدن و بردن آنها معلوم مقتول گردیدن نهایت امر میبوست و انداز بر عبودیت
و نقائص منزه و سبب است چنانچه پادری صاحب هم پیشتر اقرار و اعتراف این امر کرده پس کاد که
نعیمه چیز برای حضرت عیسی نمی پادری صاحب حاصل شده عدم الوهیت شان ثابت گردید الغرض جناب
رسالمتاب صلی الله علیه و آله و سلم که انکار امرد کور نموده یعنی در بیابان جاده حق بوده و هر چه
دعا ایجناب بریمقدمات ارشاد نموده علی مطابق حضرت عیسی ارشاد فرموده نه مخالفه بتاری بر آن خود حضرت
عیسی با اینانند و عدم الوهیت خود در انجیل اقرار کرده و چنانچه در انجیل و همین بیابان خود را نسبت

جبر داد و چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شد و قول بقولیت و مصلو بیت منافی نیست پس در حقیقت جناب
 رسالت آیت که در مذکور یعنی اظهار مخلوقیت و ربوبیت و بیان عدم حصول مصلو بیت و مصلو بیت
 تصدیق حضرت عیسی نموده اند و از تلبیل و تحقیر انعام جناب امیر اکبر و انیدانان نصاری سبب
 نسبت الوهیت و مقبولیت و مصلو بیت بجانب جناب میکنند البتة کذب بیدل و تحقیر انعام جناب
 ینمانند العیاذ بالله مناه فاده پادری و چنانکه در تورات و انجیل مقدس فرموده است که هر
 این امر در تورات و انجیل مذکور نیست و الا لازم می آید که معاذ الله از حضرت را و در گناه صادر
 شده باشد که از واج انجیل بکثرت بوده و بسیار عورات را بهیبت یکدیگر بحال کمال خود آورد
 بودند و حضرت سلیمان العیاذ بالله بسیار کنه کار بوده باشند که آنحضرت را مقصد و وجه و صد
 سر به بوده است و پیشتر انیم در یافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم
 دو با بوده پس بنا بر عزم پادری صاحب لازم می آید که اینهمه حضرات العیاذ بالله عاصی و کنه کار بوده
 باشند غرض که در انجیل و غیره احیاناً عبارتی بود دعوی پادری فرود شده پس گای عدم لزوم
 قباحت مذکور تاویل کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خداوند معرفت صحیح نبی گاهی
 فرموده است که هرگاه حقیقت حال نیست پس کام این قهر با نهاد عباد و تناسک از حضرت موسی گوید
 منقول شد و شنبه پیشینه که بود نصاری در عبادت قرار داده اند اینهمه لغو و بی حاصل میشود زیرا که عطا فی توضیح
 پادری صاحب اعمال خیر صلا سبب نجات نمیشد سبحان الله این محقق است این مقام پادری صاحب تحریر فرموده
 است که گاهی آنچه عاقل گوشت و نشده بود با بجهل از ابتدای خلقت آدم تا ایندم مردمان هیچ وقت چه اراک
 و چه از او باین بطله او عای انحراف نکرده اند که اعمال را در ترتیبات مدخلیت نیست بلکه طبیعت نبی نوع انسان
 پسایم و عقاید و خلیت گوید نیست شی که طفلان هم هرگاه اینهارا اندک عقل و تمیز حاصل میشود پس معینند
 رضای خدا و نجات بر اعمال خیر تر است و محسن نبودیم با وجود آنکه بدترین فرق سنده عقاید و تفکر بر ملاک

باطل که با درصیاحب انرا ذکر فرموده اند نذرند پس ادعای امر مذکور باطل خلاف دستور است که با درصیاحب
 دلیل بطلان نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که شخصی از این بجهت بجزارت جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شمارد میخواند کفرین بنا بر تحقیق مذکور لازم و ضرور که با درصیاحب چونکه
 خود را و اعطای بیغ می نموده چنانچه از اخبار تهای این ساله ظاهر و آشکار میشود بجناب حضرت عیسی مخاطب شده
 بطریق مخطوط نصیحت ارشاد فرمایند که چه جناب شما این قربانها و عباد تبار که در تورت مذکور شده است
 و بیفایده حضرت موسی انبیای سابقین انهار العمل و زده لقب بچاکشیدند برای امت خود دستور
 باقی که اشتیاق سبب اعمال که چگونه نجات برای نسل آدم حاصل نمیشود شد پس اکنون جناب شمارا لازم
 است که در چنین امور توبه و انابت نمایند عرض هرگاه که آنجناب یقینی زنده و باقی هستند این نصیحت
 کردن با ایشان برای دای حق دوستی عیسایان از نهایت مناسب است بلکه اگر ارواح انبیای
 دیگر را هم باقی و منعم بنعم الهی میدانند و دم محبت شان میزند پس همه شمارا و عطا و نصیحت کردن
 در مقدمات است اینک با درصیاحب را عمل آوردن بیاید و قوم نصاری این امر لازم است
 که در امر روز کفیل مثل مسافر و عبادت الهی اعمال خیر را موقوف سازند زیرا که تحقیق با درصیاحب
 شان همین است که اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیشود پس انهار مقتضای سعادت و قندی تبعیت و
 اطاعت شان لازم است عرض بنا بر تحقیق که شیخ با درصیاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه ایقاع عطا
 و عبادات خود اعتراض میزند العیاذ بالله من ذلك است نتیجه اعتراض کردن بجناب سالک صلی
 علیه و آله وسلم پس همه اقوام را لازم است که از امر مذکور احترام نمایند بجهت در تورت بیان آنچه مذکور است
 باب هشتم بر همه حکما یکس من امر و شمارا میفرایم خیال داشته عمل خواهد کرد تا که شهادت رسید و بسیار
 شوید و در حال کردید و ازین باب که بابت آن بهواه از انباء و اجداد شما ششم کرده است و در آن شونده
 نتمی اینها در روز ششم دیگر خبری که در تورت باب چهارم پس اکنون ای نسی اسرئیل آن شرعیان و حکما

این شهادتی آموزم بشنوید و بر این عمل کنید تا که شازده کانی یابید و در آن زمینی که یهواه خدای ایزد و اجداد شما استوار
 میدهد داخل شد و از آن بشنوید یعنی اردنا ذکره در باب مجیدیم کتاب العدد و این چنین مسطور است فقلت
 مقدس فریج بکنید تا که آئیده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود انستی اردنا قبیانه عرض چنین کلاهما در مقامات کثیره
 تورت مذکور است پس اگر اعمال خیر نسل آدم را بد غلیت در نجات نیست چرا یهواه حفاظت مقدس فریج کرد
 نجات بنی اسرائیل کرد آئید و جز امطابق هر دو عبارت مقدمه نجات از موت و عدم رانت ارض موجوده
 نوم مذکور حاصل کردید اینکه با در بصاحب فاده فرموده که کمی خبر داده اند نام پس که بسیار شخص و شخص
 بلا اجمال علی سبیل الاستعمال استورت و غیره شدیم لکن هیچ جا نشان آن بخوبی است نیامد پس اگر با در بصاحب
 در دعوی مذکور استند بتفصیل نام بنام از صحیفه کتاب هر غیر این امر را که آنم خبر داده اند مانند اگر کفاه
 شدن هم ایمان اقرن ایشان نجات از گناه شیطان و بنم حاصل خواهد کردید و بر همین سخن از وقت آدم بر نجات
 و همه مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تا نامی و نیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند و الا ظاهر خواهد شد
 که ایشان ادعای نیکو بکنند دروغ غوغو و با بعد از آنکه فرموده اند فاوجه پادری مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 از ان برخلاف آنی آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و عقدا درست رسب نجات استند از هم چنان خبیله
 صلی الله علیه و آله و سلم عقدا و ایمان صحیح موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام پیغمبران اطاعت الهی و ایقاع
 عبادات طاعات رافی بجمعه غلیت در نجات است چنانچه از عبارت تورت دریافت کردی موافق است
 جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد نموده و هرگز آنجناب بدون حصول عقدا و درست روزه
 و نماز و حج و غیره رسب نجات قرار داده پس لکن آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوجه است اخذ و پادری
 پس قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پیشتر از تورت دریافت کردی که حضرت موسی چنین گفته است
 شما می فرمایید مقدس فریج بکنید تا که آئیده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود پس اکنون با در بصاحب مناسب است
 که از حضرت موسی مخاطب شده بفرمایید که از بقول جناب زین بکرون قهر و عذاب الهی بر اینها نجات خواهد

حد اقرار نماید بلکه ادای این قرار نماید که ایشان که محاطت علیج و مقدس مغز و بند خدا در عوالمش آنقدر با نوازند
قرم مخصوص داشته بار این بین آنها را از ذمه خود فرود آورد و در باب بیستم کتاب استنباط چنین کورست پس
آن حکما و حقوق عشرتتار که من امروز تراسی آموزم محاطت نما تا که بدان عمل کنی پس اگر شما آن
حکما را خواهی شنید یا خواهید داشت بدان عمل خواهید کرد و پیوسته خدای توان عهد و رحمت را که بابت
این از ابا بواجب او تو قسم کرده است یاد خواهد داشت و تو لعنت خواهد کرد و برکت خواهد بخشیدی تا از
نقله پس آنجا که در صیاح و امثال اقران شان از موافق تحقیق شریک مذکور مناسب است که از دستهای خود بر
عدای همه تورتها در نیام بوسیند که این برکت بخشیدن و الفت کردن بخشیدن خدا قرار نماید بلکه او
دین قرار نماید با فاده باوری بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده بر حساب سال کتاب صلی الله علیه و آله و سلم
بیج کتاب از کتاب باقیه باطل ننوده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه با در صیاح در نیام بقره
بختی بر غلط فهمی بدکما نیست فاده و پس ای عزیزان جویمان بسفلی این سخنها بکنید حسب الارشاد از هر یک
الضمان با جوبه بسطوره یاد کرد که و ایم پس اکنون از شام بهمین نامن است که بی نضافی بکنید از صدق مثل
مشو اندیشیده در مذہب حق اخل بشوید ترجمه قول **لی شات** حصیہ کتون در وقت
باید کرد که مذہب اسلام در دنیا چگونه جاری شود شروع هر گاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم سال
شد و سبب شادی شدن از خدیجه بیوه مالک سبب دولت گردید آنگاه وی فرمود که الله تعالی مرا
گروه فرستاده که دین بزرگان پیشین را عینی دین آدم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبیاء علیهم السلام
را از طور تعلیم جاری کنم و بم چنین چند سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هر گاه که باشند های که دشمنی
گروین آغاز کردند و مردمان بد مذہب اقرار معتقد شدن می نمودند فوراً در مدینه طلبیدند آنگاه محمد صلی الله
علیه و آله و سلم از مکه روانه شد و هر گاه که در مدینه مردم بسیار معتقد و تابع اروی شدند در آن
ری فرمود که حال آنکه در شمالی شده که از شمشیر اسلام رجا بکنید وی مردم را بسیار طلبیدند

شان که کاین بود رفته اقامت اختیار نمودند و در آنجا مدتی عمر خود را در نیاید یکی اسیر کردند و از همان
 زنها باری نشاوی که خدائی هم نمودند بعد از آن خود را رسول الله فرار دادند و این امر بار خنده از شی
 اسرائیل ظاهر کردند بسبب اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون بیخون جان لب بودند و مشهور
 است که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید ایشان یکی آنها را عتقاد و ایمان آنحضرت
 نمودند هر گاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر برین برآمدند و فرعون بحسب اتفاق عرق
 شد در آنوقت همه شهر را بقبضه خود در آوردند و مردم را بعد از اقسام تطهیر و تحویل مرغی و بزک
 کرده که حالیا که شما اطاعت یهواه خواهید کرد و برای شمار وقت بمان خواهد بارید و دو مال اولاد
 شما و در هر امر برکت خواهد شد و یهواه شمار در چنین شهری اخل خواهد کرد که در آن نهزای شد و شیر
 چاربت و اگر اطاعت نخواهید کرد شما یکی لعنتی خواهید شد و یهواه از شما بیشتر شمار نیست تا بود خواهد کرد
 آنها را بر جنگ دشمنان حج و در فتن شهر استعد نمودند چون ایشان استعد شدند ملک گیری از مخالفان
 خود و آنها را قتل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هر که در امری مخالفت کرد ویرانی الفور از بیجا
 نمودند کسی که در یک روز سه هزار کس لشکریان حج در کشتند با بی نظایق این شان در شهر بار و حج یافت پس این
 شان این خدا قرار نییاد و رسول حق بودن شان ثابت نمیشود و بعد از آنم همه بجز وقت با ندهند
 من عتقاد و ملک کله با بجا اگر یار نصیحا جواب این تقریر خواهند گفت که بنابر این تقریر بریدگان
 و تعصب استانت است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا قریح نیافتم ما هم بنی اسرائیل
 خواهیم گفت که شما نیز هر چه در عتقاد در حق جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم نوشتاید ایشان
 بر دکائی و عصیبت اعتساف است زیرا که شما هم صلابان معجزات جناب سالتاب صلی الله علیه
 و آله و سلم ننموده اید اگر نصاری خواهد گفت که نزد ما معجزات ایشان سالتاب صلی الله علیه و آله
 کما یستحقون و در حق این میگویم و خواهیم گفت که نزد ما معجزات ایشان نیز معجزات شماست

به سلم است پس از همین سبب تقریر کور هم بر من معجزات موسوی نشد غرض هر چه بصرای جناب مکرین کورین
 خواهند داویدان جواب نیز از جانب جناب عالی صلوات الله علیه و آله وسلم بفرستند بجملة معجزات جناب
 سید کائنات بقرائت است و بشارت های آن جناب در انجیل و غیره موجود و ازین امر که کفار بجانب جناب
 نسبت سحر و جادو میکردند هم ترخیصین لاهوتین و این من لاس میشود که امور عاقل عادت از جناب
 صادر میکرد پس با وجود اینکه امور بدگمانی با حضرت کردن تقریرند کور را و ذکر نمودن سراسر بی انصافی است
 افاده پادری و سبب وی شدن از حدیج سوره الی هذه الافاده نصیحت نمودند بنای این کلام بر سوره
 طین بدعقاویت والا در حقیقت چونکه جناب عالی صلوات الله علیه و آله وسلم راقع سبحانه و تعالی در زمان
 زمان بنا بر تحقق حکمت و صلیت حکم با اظهار نبوت فرموده بودند اما مطابق می آنحضرت اظهار نبوت خود نمود
 چنانچه حضرت موسی بعد از مدت مدید از زمان ولادت شان پس از حصول شادی که خدای مأمور با اظهار نبوت
 گردانیده پس چنانکه پیشتر معلوم کردی اینچنین بدگمانی بجانب حضرت موسی هم نمیتواند نمود و از حال حضرت
 ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها بر منصفین ظاهر است که آنجناب بقدر مال و اسباب داشته
 در ایشان از صاحب مال دولت توان گفت چه جای اینکه کسی بیکر سبب شان صاحب مال دولت نشود
 مال قلیل شان را بر کز ایقت این نبوده که سبب تالیف قلوب استماله تخلق کثیر تواند شد پس چنین بدگمانیها
 کردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داوود ازین دریا شادی که خدای کرد و اند پس اگر از حضرت
 خدیجه کبری علیها التحیة و السلام جناب عالی صلوات الله علیه و آله وسلم هم در حالیکه آن تکلیف که در این سوره بود
 اند شادی که خدای نمودند پس این امر چه جای طعن و تشنیع و نیک پادری صاحب فاده فرموده که در ابتدا
 نامدی پیغمبر خاتم خلوق چنین نصیحت نمودند که خدا را برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم حضرت
 موسی و حضرت عیسی پیغمبران بگردد بطور تعلیم خدا که نمی آید حاصل افادین تقدیر تسلیم صدر نصیحت مذکور
 از ویجناب بلایت اب هرگاه حضرت عیسی نیز چنین میفرمودند که من برای تعلیم کن آنحضرت را و اینها

و اینجای ساینده نام نه برای مطلق بل بودن و با وجود این در عین شرف و غیر مخالفت حضرت مو
نمود پس طعن کردن بر جناب سالکتاب صلی الله علیه و سلم از هر یک از اقباع نصیحت بود بوجه است
قطع نظر از این بقدر مذکور در جناب البصیحت مسطور این خواهد بود که مرا خدا برای این امر بوحث کرده که هر چه
دین نبضات در مقدمه حد انیت حق تعالی عزک بر شش اصنام و صفات ثبوتیه و سلویه حیاتیاری معنی
و در مقدمه حصول معاد و غیر بوده است آنرا اظهار کنیم اینکه حصول بعثت خود را برای تعلیم شرایع فروعی اظها
میفرمودند و چگونه این امر نبوه باشد حال آنکه در جمیع حکام فرعیه اینحضرات نیز با هم در متفق نبوده اند پس حکم
انحضرت دعوی این امر میکردند که من برای تعلیم شرایع اینها نیامبعوث شده ام غرض از اینهاست اثبات
امر مذکور واجب و لازم است علاوه برین هرگاه ما بمقتضای اوله سابقه نبوت آنجناب ثابت کردیم پس
بجای امور جناب با مجال صحیح عمل کردن منصرف و تختم افاده باوری که هرگاه که باشند های که دشمنی می آید
الافاده حال حکم الله تعالی شده که از شمشیر ذریب سلام با جاری کنید ای پادشاه صاحب اگر این بی نصیبی
نیست بیکر چیست که ملازمان در نیقام بکفالم این امر را ذکر فرمودند که در یک معطله هم مردم بسیار شل
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و زید بن حارثه و
مصعب بلال رضی الله تعالی عنهم جمعین الی غیر کک عقاد جناب می بودند و معتقد به معرفت پیغمبری
شان شدند حال آنکه از معتقد کشتن این مردمان صریح ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه بوده اند خصوصاً
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقدس آنجناب حدت این کمال عقل
غمظلمین شمس و این من الامس است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نموند و صاحب حجره و مقبول
خدا بودن آنجناب هم از ملاحظه حال جنک خیر غیره حال آنکه شمس منصفت الهی از ظاهر هر چه
و این نیز مشاهده احوال آنجناب واضح و واضح میشود که از دنیا و اسوز نیاید است متفق کاره نبوت
بیکر منقذ بن شمس که قابل عهد و شمار باشد آنجناب از ذوال عمرا خیر حاصل نشد و همیشه در تاریخ

اعانت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم انواع شفته ها کشیدند و با وجود آنکه دشمنان حتی آنحضرت را نیز
 کرده آنعالی حضرت در نهایت کج و ایدار رسانیدند لکن هیچ حال هیچ کلمه مضمین بطلان نبوت جناب سالک
 علیه السلام برین دلیل نیست که این مشهور آنجناب بحال رسوخ با این همه صفات جلیله منصفانرا یقین حاصل میشود که
 جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق بوده اند علی بن ابی طالب از بنی تمیم می آید که پادشاه
 در معتقد گردیدن باطل نیند را اصلا ذکر نفرمودند عرض از خیمه مور صاحب حجره بودن جناب سالک
 صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر میشود و الا این تعلا چه ایفایده معتقد گردیده با حق خود را در تعبیه
 می انداختند حال آنکه تنعم نعم نبویه بوده اند با جمله اینهمه صحابه بطهور معجزات آنجناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم
 قابل تواتر نقل آن بوده اند پس اگر با وجود اینهمه در صحابه کانی را دخل خواهند داد اثبات معجزات حضرت
 موسی حضرت عیسی و غیره انبیاء هم از ایشان ممکن نخواهد شد و اینکه یا در صحابه افکار ده نموده در آن هنگام
 وی فرمود که جلالا حکم الله تعالی شده که در شمشیر هب سلام را جاری کنید پس گاه که خود حضرت عیسی
 ارشاد فرموده که آن شخص غالب خواهد آمد بعضای آهنی حکمرانی خواهد کرد و اقوام و قبائل را مثل کوزه های گلی
 نمر و خواهد نمود اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرات نصاری
 را درین کدام جای اعتراض بلکه ایشانرا لازم است که بنا بر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیقت نبوت آنجناب
 نمایند با جمله حکم باقیاج هاب و کفار و مشرکین با مرد کبر است و ترویج دین بحیر و ظلم امر آنرا علاوه برین حضرت
 موسی ثوریت سنه ای شخصی که حکم برت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که آن شخص بدترین آن خاندان قبل
 نموده شود تا که شرارت در بنی اسرائیل آید پس اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم هم برای رفع
 فساد و شرارت برعی بنیان کفر و بت پرستی این عقوبت واحد و نزاری کفر مقرر فرمودند که کافرو بت پرست
 هر که باشد مثل کرده شود و این امر حسب ترویج اسلام و ایمان هم شد پس در سینه چه بر هم شدن عیسی
 چیست و زبانی که کتاب سندها تسلط برت است که بر او درستی تو و چه در خبر تو و بولا حکام نام برت

نو که بر ابر جان عزیز باشد ترا در پرده در فلانند و بگوید پاید ندلی معبوان بگیریم از معبوانی که تو و آمار و اجداد تو
 از آنها واقف نیستی از معبوان آنموم که کرد و دشمنان تو یکاید و در از نظرت بدین تا از نظرت بگیر میماند پس
 از وی موافق نخواهی شد و حشمت قبول نخواهی کرد و قوی گناه هم نخواهی داشت تو رعایت می خواهی خواهی
 تو ویرا پوشیده نخواهی کرد بلکه ویرا با ضرورت خواهی گشت بر لبی اول است تو بلند شود و بعد ازین
 دستهای همه قوم تو ویرا سنگسار خواهی کرد تا که وی بمیرد چرا که وی جویت که ترا از راه خدا می تو
 بر کشته سازد آنکه ترا از قید خانه زمین مصر بیرون آورد پس تمام بی سرک این آشنیده خواهند شد
 و در میان شما با چنان شرارت نخواهند نمود الی آخر ما ذکر افاده پادری نوی مردم رالی بده الا فادو
 قبول کنند در جواب قول سابق داشتی که هر کس که حکمت پرستی نماید چه جای اینکه خودت پرستی
 میشود باشد برای می هم حضرت موسی علیه السلام قتل ایدترین حالات مقرر فرموده اند و از آن
 پیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای کوه سانه پرستی سه هزار کس از حواریین خود قتل نموده اند
 نظر ازین آنجانب بسیاری از مخالفات احکام فرعیه هم قتل امقرر فرموده و هر که امر را از آن امور که
 واقع نموده ویرا مانند قتل رسانیده چنانچه در تورات مرقوم است هر کس که بر پدر خود یا بر مادر خود
 لعن کند البته قتل نموده خواهد شد وی بر پدر خود یا مادر خود لعنت کرده خوش بخودش است
 و انگ سیکه با دیگر یکی از زن همسایه خود نکند از زانی آنرا نیز هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن
 پدر خود هم بستر شود وی برنگ پدر خود را کشته البته آنرا قتل نموده شوند خون شان بخودشانست و
 انگ کسی از زن پیش خود نزدیکی نماید آنرا البته قتل کرده شوند ایشان کار و اثر وی نموده اند خون شان
 شانست اگر کسی امیری بخوابد چنانچه ازین میخوابد آن هر دو کار کرده اند ایشان قتل کرده شوند خون شان بخود
 شانست اگر کسی از دو مادر هم بکاید این بیگناهیست تا سواد شود بگویم میان آن بیگناهی بخورد و اگر کسی در
 چنانکه از قتل که در دوستان جا خوار را هم پیش از آنکه از آن درین است که از آنجا جان خود را بکشد از آنکه در

در حال سینه خود بخایرست که در این امر هوای حکومت رغبت تحصیل نیاورده است و به است
پس شاکش برود که در تاریخ یونانی زاده بنای کفر و باط کفار صدمات این تورات مذکور است بزکاه
فردیک شوی این بل بیام صلح نما نگاه چنین باشد که اگر ایشان صلح را قبول نمودند و در راه کشودند
خلق که در آن شهرت خراج کوار تو خواهد شد و خدمت تو خواهد نمود و اگر آنها از تو صلح نمایند بلکه از تو قتل
بکنند پس تو از آنجا بگریه کن بزکاه بیواه خدای تو و در قضیه تو بکنند پس برود اینجار از دم شهرت بکش
زنان اطمان موشی ابا پند آنچه در آن شهر باشد غارت کن و غنیمت شمان در آنچه بیواه خدای
داوده است موشی از یکی شهر نیک از تو بسیار در آنند و از شهرهای آن قوم هم چنین کنی موشی آن قوم با جان
شهر نیک بیواه خدای تو آنها را میراث تو میکنی هیچ چیز را که ذی روح باشد زن گذاری بلکه این شهر را بکشم
با بود موشی آن موشی کنعانی فرزی موشی ایضا که بیواه خدای تو ترا حکم کرده است تا که آنها را کلاهی
خود را که ایشان از عبودای تو کردند شمار اینها نمود که شما کنسار بیواه خدای تو بشوید از همی ار و با نقل و
در غیبت و تحریف و زیب هم حضرت موشی خلق بسیار نموده چنانچه در باب سیم کتاب چهارم موشی
بر دستورهای آنها نیک من اینها را پیش علم بر نام مرید چرا که ایشان چنین همه علماء را نمود از همین جهت
ایشان نطق کرد من شما را گفتیم که شما و ارث اینها خواهد شد و من ذی شمارا قابض کنم نمود
از شما و ارث آن بشوید آن یعنی که بران شیر شده است چون آه خدای تا من که شمار از ما
خفت چیده نام آبی با ارد و با نقل و در باب سیم و ششم چنین گوید است شامت برای خود
خواهید ساخت و نه عبودت های ایشان را عبودت را بساده کنید برای تصویر نیک زمین هم
که به استقبالی می بین کنید برای اینکه من بیواه خدای تا من شما ماطت ستمان نماید از صدر
برید من هم اگر شمار شوم ستمان قبا خواهد کرد و نگه های حفظ خواهد بود و بران عمل امید
به بران ستمان است بران خنجر برید زمین است و شمار خواهد داد در چهارم این موشی خواهد شد

و او تا آنکه وقت یاست در وقت حیدر انکور وقت حیدر انکور وقت کاشن خواجه رسید تا سیر طهارت
 خوابید خورد و شما با نام در شهر خود خوابید نشست بر زمین اما در حقیقت خسته و خسته خوابید شما را
 بچکس تحمل بود و در آن مکان از آن زمین دفع نمودم کرد و هرگز بر زمین نشاندند و شامگاه
 دشمنان خود خوابید نمود و ایشان در روی شما از تشبیه زمین چمن ایند فساد و در حقیقت از شامگاه بعد که
 نمودند از شما تعاقب هزاران نفر آمدند که در اعداد شمار بروی شما از تشبیه زمین چمن ایند فساد و در حقیقت از شامگاه بعد که
 شمار بر روییدم و شمار اکثریت هم بخشید از شما بعد از کامل اتم ساد و تیره که بنده امید خورد و در حقیقت
 بمصرف شما بر رسید که در خیر نو موجود خواهد کرد و در من سکون در شما تا نام خود هم داشت در آن شما
 نرفتیم که در زمین میان شما خیر هم نمود خدی آن چمن بود و شما قوم من خوابید و در هر دو راه خدی که شما
 از زمین مصر من آوردم که بنده آنها شود جنهای که در آن می تازد که شامگاه شامگاه است این شما
 شود است و در این راه غل کعبه سینه مار خیر بر یاد اهلان از آنها می در آید پس که چنانکه شامگاه حکمای
 من غل کنید از من بیدگی نماید پس من هم از شما چنان هم کرد و در بیم و سل و ت سوز نیکه از آن چمن
 آن شود و در آنها می تازد بد و در شمار امتلا خواهد نمود و شما تنهایی در این فایده خوابید که شامگاه
 از خود رسد و در شما خورد و از آن شمار بروی دشمنان خود تشبیه نماید که بنده و از در شما سلسله خواهد کرد
 برین نیکه کسی شما بچکس بدی پس آید خوابید که نیت الی آخر ما ذکر بجای چمن عیار تهرت عیار کور
 اعطای آنها کنیم حضرت مو چنین طبیعتها و تحریف و در بیان هیچ مخالفان معاذ انزال و در شامگاه خود
 رواج تشبیه بر این پیدا و در حق انتخاب هم می تواند گفت ایشان نماز بسیار طهر نبوی اوده اندا عینی این
 ارشاد فرمود که اگر طاعت من خوابید نمود و او انال برکت ای شما خواهد شد حکومت ریاست شمار بد خوابید
 در چنین حال خوابید که در آن هر که شامگاه ریاست طاعت من خوابید و در آن شما بر ما خوابید و بچکس
 در این نیت و خوابید و هر که در حق شما خوابید پس کل این نیت که در دم لاوری کند هزار بار یا که با او هم شود

هر که راه خود بخواند و در تقیه و سویه اختیار نماید و درین کور خال نشود تا هیچ بجان نرود شوند قلمه جوار خود
 ایستاد و بیانی چنین در اینها از خط محض است صد فرم ما معتقد کمال ایمان نیست هر شهر و بار بصدق جناب سالک
 صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند پس در اینجای انصار این امرکتو نیست که دین محرمی قطعا از خوف شمشیر یا جانشین
 نوزادان شان برین شستن سلوک مسکن تعصب و استوار اختیار کرده اند فاعاده پادارین فتوای عقل از حق دین
 بهر طریقی میسر شد گفت که مطابق آنجا لاشک و مع که در شطرتیه موسوی بر تقیه خدا و دین میسر اند که بگفتند و از
 زبردستی قطع فرماری با فاعاده پادارین که از خوبی خدا یعنی طلب معلوم نمود که حضرت موم صد فرم ایمان در حد و قبول و حرم جاری
 فرموده شریعت در رواج بخشیدن در این مساجد است که پادری صاحب لعیاد با علم حضرت موم کمالی است که از شاد و خندان جناب
 مردم سال نموده شریعت خود را رواج دادند این از خوبی خدا برخلاف است از عقل بعید که الله تعالی بر روی حق با
 در دنیا جاری نکرده است که با اینسان لکن قیامت است که در نصورت زیادتی عقل پادری صاحب از عقل حضرت موم
 ثابت میشود پس اگر درین التزام میباشند که التزام نمایند الا در مال کارگر برین تقدیر خدا خواسته بودی خدا ترسی
 ایشان را در هیچ بحث اعتراض کشید پس حکایت ایشان را ضرور فاعاده پادری از ابتدای نامه انهم در سابق نگور شد
 حضرت عیسی بن سواد کرده است که کمال غلبه آید بعضی آینی حکمرانی خواهد کرد از خیر خود بی جهاد با سیف ظاهر
 پیشوایی که پادری صاحب مذکور ابا وجود اینکه سر مستقرین شریع دین ایمان است بدین سربا با صلح و نهیب بهتر و خوشتر
 بوده و بر دوز و ظلم میفهمند پس از حضرت عیسی بگویند که چه صاحب حج و ستایش چنین امری فرموده اند که الله تعالی
 بیخ می آید پادشاه را بان موم نموده با بجهاد پادری صاحب نسبت این فریاد ظلم بیان جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم
 نموده اند بلکه در حقیقت سنا و ان سب و حضرت موم نموده اند و با سندن کل فاعاده پادری بلکه چنانچه در اصل فرموده است
 کرد در خیل این حکم خدایند بود پس مخالفت حضرت عیسی حکم خدا لعیاد با سندن لازم می آید زیرا که بر تقدیر مذکور هر گاه ایشان را ایضا
 علم بوده که در تمام وی زمین رود و آنحضرت در مکاتیب هم تشریف نبردند چه جای آنکه در شهرهای و روستا بعید
 شریعت می نبردند چه جای آنکه تمام وی زمین بود و قدم نیست لزوم نور میفرمودند پس هیچ مخالفت آنجناب از حکم مذکور

ثابت شد علاوه برین هرگاه نتایج حصول حیات اوده مردم برادرین خود داخل کرده اند پس اعمقاً و اعمقاً و اعمقاً و اعمقاً
 محض خلاصه و تفریفات برین نظر که اگر مگرین بگویند که آنهمه معتقدین حضرت عیسی علیه السلام بنی یهودی و بنی نصرانی
 قوی باشد که طلوع حیات معتقد حضرت عیسی کرده بود و توده از محبت خدا برین در دنیا حساب این اعتراض بر خود
 افتاده و پیور که ازین ترکیب الهی اولاد باور صاحب این اعتراض حضرت و نماینده با وجود این قباحت با چراغ ایشان
 بر ایشان کرده شریعت خود را و اوج بخشیده بلکه بر جناب یاری خواسته العباد با بعد کلام مذکور معترض شو نذریرا که پیشتر از
 تورات معلوم کردی که حق تعالی حضرت موسی را چنین حکم فرموده است که در شهرهای آن قومها چنان شهرها میکنی هرگاه
 آنها را پیراسته تو میکنی هیچ چیز را که در شرح باشند زنده مگذیری بلکه تو ایشان را کینه تمام بوسیله انان افان تا که آنها را
 کامی کریدی در کار ایشان از محبوبهای خود کردند شمارا اینا موزند پس سب است که از خدا محاط شده بگویند که سب
 بهین تدبیر العباد با بعد مردمان بلا و دیگر چنین با جبارا گوش کرده فقط بظلمت و خوف طمان معتقد حضرت موسی شدند
 و در باطن منکرانند تا نیا از انجیل معلوم میشود که بعضی مردم با ظلمت حضرت عیسی هم بوده اند و در ظاهر فقط معتقد
 بودند در باطن پس گاه با وجود انیکه حضرت عیسی جبارا واقع نموند و با انیکه انصار و اعوان آنجناب نهایت
 اتمن تکمیل بودند باز سب و نفاق نشد پس اگر بنا بر حضرت موسی جناب سال کتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم مگر
 با نواب نفاق مسدود و دیگر در پیش چهره کنون بر شهرت های آنحضرت در ریاضت چیست در فصل سادس انجیل یوحنا
 مرقوم است ثم قال لهم من اجل ان قلت لكم انه لا يقدر احد ان يقبل الي الان يعطي لك من الاب من اجل هذه الكلمة
 حجج كثير من تلاميذه الي ورا ثم ولم يكونوا بعد يشعرون معه فقال يسوع للاثنى عشر فقلتم ايضا تريد ان لا نطلق
 اجابتمون الصفا قال لا يسيد الي من يثبت كلام الحيات الائمة لك قد امننا نحن فقلنا انك انت المسيح ابن
 الحق فقال لهم اليس ان الذي نتجتكم معشر الاثنى عشر و فكم واحد هو شيطان معني بذلك يهوذا سمعان ابن خوري
 لانك ان من معان يسير كان احد الاثنى عشر معني انكون جواب صفة اخري را شرع می نماید پس بدانکه خصمه طولی
 الدلیل است عبارتهای آن باین باره نقل میکنیم که فو ان نظیرین متشبهه و خلط در کلامم و بیج نیاید بر حقیقت

قون بنیات حدیثی بحال خلاصه همه سخنانیکه از دلیلهای معتبر بیان شد نیست سنده
 و نشانیهایکه غیر اینهاست آنها بر حضرت موعود و ندی از تورات و انجیل ثابت گردیدند و عقلمند
 و مصفاان نبی برحق بودن آنها و در ذممت غلبه بودن بر اینها مطلق شک نیست چرا که مستحق برهنه کار بودن
 ایشان قدرت معجزات و آتمن سخنهای شریف کونی کفتمن مطابق کلامها پیشین بدان کردن اینهمه
 برایشان ثابت است موافق سوال و توضیحات دلیلهای بسیار چند دلیل این ساله بیان شد از آن جهت
 عیسایان سالت محمد صلی الله علیه و سلم را بان بطلان میکنند بحال محمدی عالمان از منصفی کردن
 میباید که ایندلیلهای موعود و غیره را از اندیشه و عیسایان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه و سلم
 می نمایند پس اینها میکنند یا **جواب حشمت** خلاصه آنچه سابقه که تفصیل در مقابل
 کلام پوری مذکور و بطور شد نیست که هر چند پیغمبر برحق بودن حضرت موسی حضرت عیسی و نبیاء علیهم
 اسلام در نفس الامر ثابت است لکن با درصیاحب هرگز از نشانهها و اوصاف نبوت که در پیغمبران ظهور
 مستحق میباید بر آنحضرت بخوبی ثابت نگردانند و از انجیل و تورات که بر امور مذکور است لال نموده اند
 آنهم ناتمام است زیرا که منکرین حضرت مذکورین آنها را کتب منزه من الله عنهم من انچه حالها مذکور
 بود و نصاری است بودنش بر خطایم ثابت نیست زیرا که این مردم در اکثر امور مخالف حضرت موسی
 و حضرت عیسی هم هستند پس با درصیاحب لازم است که مذمت غلبه بودن ایندلیلهای ثابت کنند
 از بیان با درصیاحب اصلا برهنه کاری آنرد و جناب صاحب معجزه بودن آنها و عالیهات پیشین
 بودن مطابق کتب سابقه بیان نمودن بخجکه سکت منکرین باشد ثابت نشده پس اکنون ضرور
 است که امور مذکور را بر طریقه عقلا انرا پسند نمایند باین اثبات سانه و الامم حضرتشان از اثبات
 امور مذکور ظاهر و آشکار خواهد شد هر چه با درصیاحب در مقدمه الطال نبوت جناب سالمت صلی الله
 علیه و سلم برتر فرموده از ابا جوبه شافیه کافیه مردود و باطل دریم مقتضای اشارات کثیره حقیقت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب بدرجه نبوت رسانیدیم پس الا عالمان ملت عیسوی را انصاف کردن چنانکه امور مذکور

باقرار و تحقیق و تراویست و عیسایان که آنجناب را پیغمبر حق نمیدانند بجای میکنند ایضا **مرحمته قول**

بی اثبات چرا که ما مردم در فعلهای حق و قرآن هست و عوی تقوی برهنه کاری می کردیم که در خلاف

از ان جایگاه نشیم و بجز آنجا جای عیاست که نبی آمد بودن نامکن است معجزات که سند دوم رسول است

است در وی یافته نشده بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در طاعت آن نیست که من گفتیم بنده ام

اگر چنین است پس کلام بر ایچگونه یقین کنیم شما خود دریافت کنید چنانچه پیشین کلامی بروی است بنشیند که سخنهای

بسیار نوشت که در کلام های پیشین منسوخ بوده در ان از طرف خود شما منضم کرد و کلمات طرفداری در

بسیار نوشت بر این خود از زاده از همه فضیلت او پیشین آسمان زمین از سر بختش هر روز و نور خدا را بیشتر

از خلق آمد قرار داد و مکر از فعلهای حق صد اوقات این سخن بهم نرسید از رواج ندید سلام هم رسالت محمد صلی الله

علیه و آله و سلم و همه سخنهای حق میشود چرا که ان سخنها لائق الله تعالی قرار میابد چرا که در آنها انسانی طبع

در دنیا و چه در بهشت هم داده اند **جواب حشمت** اینکه با درصیاحت این عبارت در حق

گفته اند که ایشان در قرآن فعلهای آنجناب بسیار است جو کردند در خلاف اتفاق و برهنه کاری بافتند

غلط صریح است زیرا که از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی منافی برهنه کاری هیچگاه صادر نشده و نه آن

از قرآن مجید بر آمد که در ان امور را که با درصیاحت منافی اتفاق و برهنه کاری نمیدانند در ان ایشان

خود خطا کرده اند و الا لازم می آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب

بنده تبتی و برهنه کاری بوده باشند العباد با بد منه و اینکه با درسی فاعده نموده معجزات که سند دوم رسول

است هم انحراف هم تمام است زیرا که اگر با درصیاحت معجزات جنات سابقات صلی الله علیه و آله و سلم را با خود

متواز بودن آن معجزات را در نبوت هیچ نبی معجزاتش انابت نتوانند نمود آنجناب کلامی اقرار این سخن کرده که

طاعت معجزاتی نیست من گفتیم بنده ام هر چه با درصیاحت در بنده کرده بنشین غلط فهمی است

علاوه بر این اگر آنجا کاتبی بر نیطر فقر و هم ارشاد کرده باشد پس از قبیل بن سخن باید شتر که حضرت امیر ایم
 اند شاد و نمود و لکن چه من خاک و خاکسترم با بجهت شکر شدن بجزارت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم و
 نمودن آنکه با و در صیاحت امثال این مقامات در الطال صحبت آنجناب نوشته در حقیقت حضرت
 علیه اعتراض کردند که آنحضرت بشارت آنجناب نبوت تا آنکه او را از چنانچه معلوم کردی و اینکه قاده
 فرموده هم چنین پیشین گوئی بر وی ثابت نمیشود پس بر همین طرز منکرین حضرت موسی حضرت عیسی علیهما
 السلام هم میتوانست گفت که پیشین گوئی شان ثابت نمیشود و بسیار سخنوار ایشان از یاسب در آن جهنم
 در کتب و صحف سابقه مندرج بوده منضم نموده اند فما هو جوابه و جوابا افتاده یاد و کلمات طرفداری
 پیشتر مذکور شد که حضرت موسی حضرت عیسی نیز سخنهای بسیار بیان کرده اند که طرفداری از آن
 ثابت نمیشود پس منکرین در حق شان هم میتوانند گفت که این سخنهای طرفداری که ایشان در حق خود
 کرده اند حال آنکه از فعلهای شان صدقت آن سخنهای هم نیز سدا زین معلوم میشود که آنحضرت بفرمان
 بر حق نبوده اند افتاده یاد در آن رواج نوب اسلام هم نیز بر همین طرز میتوانست گفت که از رواج نوب موسی
 رسالت آنجناب و همه سخنوار و میشود چرا که سخنهای شان لاین الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب
 تابعان خود را بسیار نفع انسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من چنانچه نمود خدا
 شما در زمین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نه برای شیره و سود و است و در آن طعام مال
 استباب شما و اوانی خواهد بخشید الی غیر ذلک ترجمه قول **لی ثبات آخرش انعم**
 بیان شد که قرآن مجید صدقت خدا را چنانکه در تورات و انجیل مقدس آشکار است باطل میکنند
 و سخنهای پیشین گوئی آنها را که بروقت کامل شده دروغ میباید و بخشش گناه را از اعمال مقرر میبازد
 در خلاف کلامهای پیشین خدای تعالی چنانکه عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات مقرر کرده رفته است
 پس چنانکه خدا و حق و قول است اختلاف از وی نامکن ازین جهت و یک عقل قرآن بر حق قول خدا

خدا نخواستند و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرار نمی یافتند از اجرائی بسبب سلام هم ظاهر است که اینک
 در این است بلکه از زور و غلبه و جمع تصانیف پس کدام دیوش عقلند بود چنین مذمت بدیهی حدیثی است
 بسیار از این است که هیچ اهل اسلام با امر و زاری منصف دریافت نموده مذمت سلام را قبول کرده است
 عیسایان معتقد جمیع انبیاستند و صحیفه های ایشان را کلام خدا میدانند بر آن عمل میکنند همچنان محمد صلی الله
 علیه و آله وسلم را بهر رسول سفید و قرآن را کلام الله باور میکردند بلکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم آنستند
 درستی قرآن مطابق کلامهای سابق خداوند بر خلاف آن خبری است که جواب حقیقت است
 بتفصیل مذکور شد که قرن مجید اسلام در آن زمان باطل نمیکند و پیشین آن بسیار دروغ نمیکند و اندک
 باوری ذکر کرده مسافران معجزه اعتبار است و عظمت اعمال حصول شخص از شریعت موسوی و عیسوی
 بمثبت است زیرا که آنحضرت هم طاعات عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طبع ایشان بر جناب خداوند
 صلی الله علیه و آله وسلم بسبب مزه کور بود اینک با درصاحب عاقلانند که امر مذکور رسائی که سابقه
 است پس او را میگوید تفصیل آنرا در جاثبات رسانند کلام شان قابلیت قبول ندارد و فاده باوری
 پس چنانکه از هر گاه که پیشتر از بیانات و منتهی با ظاهر و آشکار شد که هرگز قرآن مجید صادق و الحق است
 خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه دروغ قرار نمیدهد و این فصاحت و بلاغت و نظم عجیب و حدیث آن ظاهر
 عیانست که کلام انسان نیست پس بر کلام خدا نشدن و جناب محمد صلی الله علیه و آله وسلم
 را رسول حق و نمیدان صحیح الی انصافی است فاده باوره از اجرائی بسبب سلام هم چنین حکم
 هر چه از آن گفت که از طریق اجزای و بسبب سوی هم ظاهر که مذمت مذمت است بلکه از زور و غلبه و جمع
 است چه که ایشان هم بسیار طبع نیاده اند و هر که مخالفت شان کرده و بر این سخن دو اندک
 دیوش عقلند چنین بسبب از مذمت حدیثی است که گفت و اجواب فاده باوره عیسایان از این
 که بود که در این است که کتب سابقه را باطل نمیکند و کتب سابقه را باطل نمیکند و کتب سابقه را باطل نمیکند

چنانچه موسائیان عقاید جمیع انبیا کردند و صحیفه های ایشانرا کلام خدا شمرده بران عمل نمودند همچنان عیسی
 هم بران سخن فهمید و کلام الله بودن انجیل قبول میکردند بشرطیکه عیسی آن سنده را دوستی بود
 انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی انبیت الوهیت غیره بیان نکردی یعنی چه معجزات
 جواب این کلام بان صاحبان خواهند ادا همان جواب از طرف ما هم بضمیمه ترجمه قول
 فی ثبوت این بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن میکنند بیقین
 است که اگر ایشان از خدا بدو جوسته اند منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان آشکارا
 خواهد کرد که محمد نبی صلی الله علیه و آله وسلم صادق القول نبود و رسول الله بوده که بهترین خلق
 میخواید رسول الله از پاکیزگی خوش است و خود پاکیزه است نه رسول الله که مطلق الله محبت میفرماید
جواب حتمات هرگاه که محبت نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بر اهلان اوله
 منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس راهم مناسب است که بطرز یاد رصاحب بگوئیم پس بسیار مناسب است
 جمیع عیسائین هم تحقیقات این امر میکنند و انبیا ایشان بشیرت خالص الله را بدو خواهند جوهرت و
 با نضاف دریافت خواهند کرد و الله تعالی این امر را بر ایشان منتهی خواهد کرد که محمد صلی الله علیه
 و سلم نبی صادق القول رسول صلی الله علیه و آله وسلم است و فرستاده چون بعد از آن بوده که
 خلق خود میخواستند در و کار که حضرت موسی و حضرت داود را بعوض خود در نشانده برتری تر و
 دین حکم فرمود که مخالفان در ایک قلم قتل بکنند و سوال پیغام برین خدا بود و در آن
 خوش است خود پاکیزه است و خلق الله محبت میفرماید که بوقت صلحت حداب بهم نازل کرده که
 هزار بار از خلقت خود هلاک نماید چنانچه خود یاد رصاحب قرار و اعتراف این امر در فقرات این
ترجمه قول فی ثبوت که این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر خلاف
 اند که از آنها پاکیزگی خدا است بیشتر جواب حتمات هرگز جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم

و آنکه در علم چنانچه فعلی که بنا بر آن کفر است حق تعالی آن را به ما نشان میدهد و در حدیثی پیشتر گفته است جوهر این بیخانه که در شد ترجمه

قول بی ثبات

در دو مقدمه نخستین که عاصیا را بدین سزا رسانیده است و بعد تعالی را غیر
قراردیده و اگر چه از کلام خدا ثابت است که از سزای کسانی که فرستند محفوظ مانده اند بلکه از بهشت عذاب
سازگاری و فرج انداخته شده و اگر چه الله تعالی از بسبب کبیره در زمانه نوح تمام جهنم را عارت کرده و چند شهرت را
و ایت کسغان از آسمان نازل و کبریت بارانیده خاکستر نموده پس او صفت این همه محمد صلی الله علیه و سلم

گفته کار از این پس از شفاعت داده صد اهل باطل نمود جواب حشمت الهی

جانب است و آنکه صلی الله علیه و سلم این را از خدا و نموده که هیچ عاصی آن نخواهد شد بلکه شکر بر عرو
عت است اما خلفت انکار که بعضی الله و کفر است و کفر است و کفر است و کفر است و کفر است و کفر است

عبد الحقیق است که با او صاحب غیر نصف بودن خدا را تفریح فرموده و با کتب بعد از نازل علی را

است ثابت است که او را کرده که از کلام خدا ثابت است که از سزای کسانی که فرستند محفوظ مانده اند و از بهشت
در سزای فرج انداخته شده پس با بسبب عذاب ملاحظه نمایند که دیگر که تم دلیل و تفسیر ملائکه اند و از این جواب

از عیال ایشان ایشان را عاصی فاسق فاجر میداند و قائلین از مرتبه باشند که بعضی از ایشان از بهشت اخراج شده اند
و در تاریکی بنامند خسته شده پناه میطلبند از جنس عیب و فاسد متوجه میدانیم تمام ملائکه معصومین را از گناه و منق
عاشا که در پیش میسر است و نور باشد و نور است که در عیال ایشان میشود پس آن سخنانی که ایشان از جانب

با شایسته و اندامین است و در او و خان با باشند و چنان میرند و در سزاست منخند بر کرد و در غرض او و میگردد
پا در عیال است و در کور را ثابت گفته کلام نشان از پایداری قابلیت قبول ساقط است تا عیال این البته قائلین از

که کام منساق فاجر میرند بدون حصول عذاب بغیر اینکه عبادتی و طاعتی و امر خیری را واقع کنند در آن حالت
خواهند شد و بیکدیگر و کوشش از عذاب محفوظ خواهند ماند پس کمال تعجب است که خود شکرند و عیب و کجاست

نموده خدا را نصف قرار میدهند صدق آن پروردگار صادق یقین باطل میکنند و با حق است

خدا معاذ الله آنچه بدار که معصوم و بیگناه بوده اند بعضی کما یکاران لغتی ساختن سبحان الله و غیره
 با وجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجانب ابا زکریا چون در جناب سالکتاب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت
 استناد و لغز کورین و توجی میکنند شاید تا حال این شعرها معذراتش نشده که هر که حال عیب و تشتمن است
 طعنه بر عیب دیگران چه زنده و چه اموات ملاحظه کنند که رضای بجانب آنجناب معصوم و مطهر برای منفعت خود
 نسبت لغتی کردیدن العیاذ بالله بدین معنیانند چنین اقیح قبل از ابراهیم حضرت رواییدارند لکن اهل اسلام
 را اینقدر پاس و کانا تعظیم و توقیر آنجناب است که هرگز چنین امور مستحق را بجانب آنجناب نسبت نکنند
 بین تفاوت و در آنجا است تا بجای پس اکنون اهل انصاف بیان فرمایند که تابع حضرت عیسی اهل اسلام
 اند یا حضرت نصاری ترجمه **قول بی ثبات** از سخنر فدا باید که ترو اهل اسلام ثابت شود
 که عیسایان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنچه اهل اسلام بغض میدارند که صرف ازین طریق که وی
 حقر کرده است و بهلاکت میرساند چرا که انطریق از خدا و از محبت و از عقل منزه است و بجای برخلاف
 است اینهمه سخنها ثابت شدند **جواب حشمت** اگر عیسایان از پیغمبر و از بعضی عداوت
 ندارند پس اینقدر زانی و در ترجمه شناسی ایشانست چنانچه بعضی این را ایشان از اوقیعات نیک عیسا
 گند و الحق که ایشان اینقدر حق است تا خند که ما قابل بغض و عناد نیستیم لکن اکنون از ایشان این است
 و سلوک سگ انصاف را اختیار کرده مقرر و معترف حجت این طریق حق هم بشوند و از بغض و عناد
 این صراط مستقیم توبه انابت نمایند زیرا که اینطریقهاست که حضرت عیسی خیرش در نجهل داده است
 و هرگز اینطریق بهلاکت میرساند و اصلا از عقل و محبت خدا و نجات و سلامتی بعید برخلاف نسبت
 چنانچه از اجوبه سابقه این امر خوبی ظاهر و آشکار میگردد ترجمه **قول بی ثبات** و خوفشان
 ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید پس یقین است که شما هم او را خواهید کرد و بیندوب عاجزانه
 بحضور خدا هرگز نمیشوند رسائید **جواب حشمت** مطابق همین کلام هم میگویم که بعد از آن

و نه واضح و اوج بسیار با صواب که در سبوح آنها با بیان نموده ایم خودتان ای گروه ملت عیسویه اگر انصاف
کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این همه بی شتابا وجود اینک در عقاوت شما داخل است که خدا
موجود اند و حضرت عیسی برای نفع خود مساو العنقی میکردانند حال آنکه از اول صریح مستوجب که او را ثانی صفا
مستلزم امانت و تدبیر حضرت عیسی است آنی غیر ذلک من عقاوت انکم الفاسده هرگز که فاعلیا از اهلکة بحکایت

ثبات قولی

خدا و معجزات غیر از آنکه در رساله شماست
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بطلان میکنند که خود را الزام دهید که بغیر دریافت کردن معتقد چنین

حجتها

سخنانشید **حجتها** بر ما خود را الزام بدیم که بخوبی دریافته معتقد حقیقت نبوت جناب
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و نذر لیلها یکگزیند شما حقیقت نبوت انبیای سابقین ثابت شده است شما

همان لائل غایب بهتر از آن نبوت آنجناب ثابت شده و چگونه عیسایان غیر هم را در مقدمه الزام ندیم
حال آنکه ایشان صریح در بیاب عقلت بی انصافی میانید **قولی ثبات**

از سبب چنین غفلت و نامنصفی هزار بار و کرد و راه خودان و استهای یکریک شکر داد و این سبب قصور معانی
شود که در راه محمدی هلاک گردیدند و شما از غضب آینه محفوظ خواهید زد اگر خوف و از نامل از انصاف

در یافت کرده نایب حق اگر در نوبت و زبور کتابهای انبیاء و در انجیل مقدس مندرج است آنکه از زمانه آدم
شروع شد تا زمانه آخری قائم خواهد ماند قبول نخواهد نمود **حجتها** ما هم با کسی طاقتدار

با و در صیاح برای مخطوب نصیحت بر همین طریق میکنیم که از سبب چنین غفلت و نامنصفی که عیسایان را
آدم را خود کرده اند هزار بار و کرد و راه خودان و استهای یکریک شکر داد و این سبب قصور معانی

پشتو کرد و راه خودان عیسایان هلاک گردیدند چنانچه قطع قطع بود وجود آنچه در عهد کرامت عهد جناب
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردید و اطهر من شمس و بین من لائیس است و آنچه در بعضی عهد

عیسایان شده آنهم در تواریخ مندرج و قطعه نظر از آن همیشه در زبان سابق عیسایان نرد
بود

